



گزارش تفصیلی رونمایی از کتاب نصایح شاهرخي



10.30484/jii.2026.3367

• استناد: رونمایی کتاب نصایح شاهرخي (۱۴۰۵). مجله مطالعات ایرانی - اسلامی. ۱۶(۱). ص ۱۵۸-۱۹۴.



در روز دوشنبه، یکم دی ماه سال ۱۴۰۴ با حضور شماری از اهالی فرهنگ و اساتید حوزه تاریخ و علوم سیاسی، نشستی برای رونمایی از کتاب ارزشمند نصایح شاه‌رخ، نوشته جلال قائنی و تصحیح دکتر غلامرضا امیرخانی، در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران برگزار شد. در این نشست که آقای دکتر مهران رضایی مدیریت آن را برعهده داشت، دکتر عباس منوچهری، دکتر منصور صفت‌گل، دکتر محمدرضا ابویی مهریزی، دکتر داریوش رحمانیان و دکتر غلامرضا امیرخانی درباره ویژگی‌ها و اهمیت و جایگاه این اثر سخنرانی کردند.

به نام خدا

ای چراغ آسمان و رحمت حق بر زمین	نالۀ من گوش دار و درد حال من ببین
از میان صد بلا من سوی تو بگریختم	دست رحمت بر سرم نه یا بجنبان آستین
یا روان کن آب رحمت، آتش غم را بکش	یا خلاصم ده چو عیسی از جهان آتشین
یا در «اِنّا فتحنا» برگشا تا بنگرم	صد هزاران گلستان و صد هزاران یاسمین
ای سنایی! رو مودد خواه از روان مصطفی	مصطفی ما جاء إلّا رحمةً للعالمین

خدمت یکایک شما سروران و حاضران و مشتاقان این مجلس محتشم و فرخنده، دوستداران روشنایی و فرزاندگی و حکمت و اندیشه ایرانی. اسلامی عرض سلام و ادب و احترام دارم. درود بیکران و سپاس بی‌پایان از محضر گرم و گرمای اساتید گران‌قدر و فاضل

که به دعوت سازمان اسناد و کتابخانه ملی، همت خویش را بدرقه حضور این نشست کرده‌اند. در آستانه این گردهمایی علمی و در پیشگاه این اثر ارزنده، ناگزیریم در سایه دو فقدان بزرگ اما پُرثمر لحظه‌ای درنگ کنیم: استاد کامران فانی که عمر خود را صرف تنظیم، ترجمه و تصحیح دانش کردند، و بانو سرکار دکتر اشرف بروجردی که با مدیریت خود، حافظه ملی ما را پاسداری نمودند. هر دو در هفته‌های اخیر از میان ما رفتند. گویی چراغ‌هایی که راه مطالعه و حفاظت از متون کهن را روشن می‌کردند، یکی پس از دیگری به خواب رفته‌اند. اما به حکم آنکه روشنایی ستارگان دیرزمانی پس از خاموشی‌شان به ما می‌رسد، نور در فضای فرهنگی ما پرتوافکن خواهد بود.

و اما امروز در این نشست که به بررسی تصحیح تازه و ارزشمند از نسخه‌ای کهن اختصاص دارد، ناگزیریم به ریشه‌های کار بازگردیم. کار تصحیح بیش از هر چیز، زدودن غبار خاموشی و فراموشی‌ایام از چهره متن است؛ اما آنچه در گذر روزگاران کم‌رنگ یا ناخوانا شده، دوباره آشکار شود و جان بگیرد. این فرایند به‌درستی یادآور بیتی از استاد شفیعی کدکنی است که سرودند:

این چند برگ پیر
وقتی گسست از شاخ
آن دم جوانه‌های جوان باز می‌شود
بیداری بهار آغاز می‌شود

کار مصحح دقیقاً همین است: لطیف‌گسستن برگ‌های پیر از شاخه‌های ایام. از این‌روست که امروز در محضر و پیشگاه کتاب نصایح شاه‌رخ‌ی نشستیم. متنی از فقیه و واعظ قرن نهم هجری که نویسنده فرائد غیائی او را چنین معرفی می‌کند: «سلطان المدرّسین و برهان الواعظین، جلال الحق والدین، پیشوای دلیر و بزرگوار،



۱. ص ۱۴۷.
۲. ص ۱۸۶، ۱۸۷.
۳. ص ۱۸۷.
۴. ص ۲۵۹.
۵. ص ۲۶۱.
۶. ص ۳۱۵.

روشنگر حلال و حرام، پندآموز پادشاهان و فرمانروایان، سلطان برتر مدرّسان و الگوی واعظان، شکوه حقّ و دیانت، مولانا جلال بن محمد قاضی.»

خوشبختانه این اثر ارزشمند که در گذر روزگار، چهره‌ای غبارآلود یافته بود، به دست جناب آقای دکتر غلامرضا امیرخانی، از بسیاری از کجی‌ها و ناهمواری‌ها پیراسته و به زیور طبع آراسته گردید.

من به همین مقدار بسنده می‌کنم و در ابتدای برنامه، از جناب آقای دکتر منوچهری دعوت می‌کنم تا با سخنان خویش ما را بهره‌مند سازند.

شریعت‌نامه نویسی یا نخبه‌گرایی / نصیحت‌نامه‌نویسی ایرانی و فیلسوفان غربی

(دکتر عباس منوچهری، استاد دانشگاه تربیت مدرس)

۱۶۱

• گزارش تفصیلی نشست رونمایی از کتاب نصایح شاهرخی



به نام خدا. عرض سلام و ارادت خدمت حضار گرامی. هنگامی که آقای دکتر امیرخانی به من فرمودند که موضوع نشست حاضر کتاب نصایح شاهرخی است؛ دریافتم گرچه محور اصلی کتاب، تاریخ است، اما با رشته تحصیلی من، یعنی علوم سیاسی نیز ارتباط دارد. من درواقع دانشجوی علوم سیاسی هستم، آن هم، به قول فارابی، در فلسفه مدنی یا علم مدنی یا به تعبیر رایج، اندیشه سیاسی. اندیشه سیاسی شامل فلسفه سیاسی، ادب سیاسی، الهیات سیاسی

و ایدئولوژی‌ها یا مکاتب آرمان‌خواهی می‌شود. تا جایی که ما در بحث‌های اندیشه سیاسی کار می‌کنیم، ادب سیاسی در همان دیسپلین اندیشه سیاسی قرار می‌گیرد. این اولین نقطه اتصال ما با مباحث این کتاب است.

چند سال پیش هم کتابی با عنوان اخلاقیات هانری دو فوشه کور ترجمه شد که کتاب بسیار ارزشمندی است. اثر یادشده، گرچه متن‌شناسی است و متون فارسی در اخلاق و سیاست تا قرن هفتم را پوشش داده است، ولی تا جایی که یادم هست، هیچ یادی از نصایح شاهرخی نکرده است.

من در دهه ۸۰ میلادی در آمریکا مشغول تحصیل در رشته علوم سیاسی بودم. در سال ۸۵ به دلیل مشاهدات و علایق به گروه تاریخ دانشگاه بوستون رفتم که ساختار اروپایی دارد. دلیل اصلی رفتن من به آنجا این بود که کسانی مثل گادامر، فیلسوف معروف، و هابرماس به گروه فلسفه آنجا می آمدند و تدریس می کردند. ما هم از گروه تاریخ به کلاس های آن دو می رفتیم تا با تاریخ اندیشه که با فلسفه هم ارتباط داشت آشنا شویم. از این رو، با اینکه کتاب نصایح شاهرخی اثری تاریخی است و ارتباط مستقیمی با رشته من ندارد، ولی از زاویه یکی از جریان های فکری در قرن نهم می توان با آن روبه رو شد.

چند سال پیش، در مؤسسه تاریخ اسلام، پژوهشی را با همکاری دوستان شروع کردیم که در نهایت به صورت کتابی با عنوان پارادایم نصیحت درآمد. در آن پژوهش، عمده ای از آثاری که در طول تاریخ به زبان فارسی نگاشته شده را بررسی کردیم. گونه «نصیحت نامه» را یک «ایدئال تایپ» در نظر گرفتیم که معادل انگلیسی اصطلاح «ایدئال تیپوس» ماکس وبر است. در آن پژوهش ما واژه «پارادایم» را بر آن اطلاق کردیم و به این معنا بود که نصیحت، یک پارادایم عام است. ما با همکاران بر روی تمامی شریعت نامه ها، اندرزنامه ها و سیاست نامه ها کار کردیم.

بر اساس فهم من چنین به نظر می آید که کتاب نصایح شاهرخی بیشتر یک نوع شریعت نامه نویسی خاص است: یکی به دلیل اینکه به فارسی نوشته شده و شریعت نامه ها به زبان فارسی است. دیگر آنکه منابعی که نویسنده از آن بهره برده، آیات قرآن و احادیث است؛ گرچه نویسنده عنوان «نصیحت» را به کار می برد، اما ارتباط این وجه شریعت نامه ای آن با نصیحت به معنای عام این است که خود نویسنده می گوید اصلاً کار پیامبر، نصیحت و موعظه بوده است. او بر دو نکته تأکید دارد: یکی اینکه حاکمان بیش از همه نیازمند نصیحت اند و دیگر اینکه فقط فقها یا دانشمندان باید حاکمان را نصیحت کنند. البته تأکید وی، با توجه به شیوه کارش، فقها هستند. متأسفانه من فرصت نکردم بررسی کنم که منطق و دلیل وی برای این ادعا چه بوده است. به نظر می آید که ما می توانیم این اثر را شریعت نامه یا نصیحت نامه برای قرن نهم بدانیم و یا شاید بتوانیم عنوان «نخبه گرایی مترقی» را به آن بدهیم. نخبه گرایی آن هم به همین دلایلی است که عرض کردم، یعنی هم موضوع نخبگان هستند و هم اینکه این کار فقط از عهده نخبگان برمی آید.

بنابراین، از یک طرف نخبه گرایانه است و از سوی دیگر از نظر زمانی و تاریخی فکری دوران - که خیلی مهم است - مربوط به قرن پانزدهم میلادی است. مضامین این کتاب را شما سه قرن بعد در آثار روسو می بینید. البته در بیان، سبک، گفتار، و دیگر

شاخصه‌ها تفاوت‌های بارزی دارند؛ اما تأکید نویسندۀ نصایح شاه‌رخ‌ی بر وظیفه و مسئولیت حکام یعنی برقراری عدل و توجه به عدالت است. به عبارت دیگر، هدف او از نوشتن این اثر درواقع سه مورد است: رحم بر ضعیفان، عدل، لشکریان و بعد هم سیاست. البته نه سیاست به معنای امروزینش، بلکه بیشتر نوعی تنبیه است. این مشکلی است که الآن هم ما با مفهوم سیاست داریم که واقعاً سیاست یعنی چه؟ سیاست فقط بگیروبند است یا مسئولیت حگام است؟ سیاست یعنی تصمیم‌گیری برای مصلحت عمومی، خیر عمومی و غیره.

بنابراین از این جهت، کار را می‌توانیم برای دوران خودش یک اثر موقتی در حوزهٔ شریعت‌نامه یا نصیحت‌نامه نویسی داشته باشیم.

نکتهٔ مهم دیگر اینکه نویسندۀ نصایح شاه‌رخ‌ی تنها از تفاسیر، خود قرآن و احادیث بهره برده و هیچ ارجاعی به منابع پیش از خود نمی‌دهد. من هر چه در مقدمه و متن جستجو کردم به موردی دست نیافتم. شاید هم در آثار دیگرش بدان پرداخته باشد، درحالی‌که او آغازگر این سبک نبوده است. این اثر مربوط به قرن نهم است و ما از اواخر قرن پنجم به بعد نصیحت‌نامه داریم و این سنت ادامه می‌یابد تا به قرن هفتم و سعدی می‌رسیم و به همین ترتیب جلو می‌آید.

نکتهٔ دیگر اینکه از لحاظ اندیشه‌شناسی برای فهم بهتر یک متن و آرای هر متفکر چهار منبع در اختیار ماست:

۱. مؤلف: برای اینکه بفهمیم متفکر یا نویسنده چه گفته است. این در مورد نظریهٔ ادبی هم از منظر اندیشه‌شناسی صدق می‌کند و الآن بحث‌های مفصلی هست. حتی به خاطر اهمیتی که زبان و زبان‌شناسی و... در حوزهٔ علوم انسانی پیدا کرده، صحبت از مرگ مؤلف است، یعنی اصلاً شما با مؤلف کاری نداشته باش.



1. Wolfgang Iser

۲. متن،

۳. زمینه و زمانه،

۴. مفسر.

البته درباره اینکه کدام یک از این چهار منبع اهمیت بیشتر دارد و اینکه آیا باید به یکی استناد کرد یا همه؟ آرای گوناگونی وجود دارد. عده‌ای مؤلف‌گرای مطلق هستند. برخی مفسرگرای مطلق هستند. هرمنوتیک پدیدارشناسی یکی از نمونه‌های گونه اخیر است که یک مقداری به خود هوسرل، فیلسوف بنیان‌گذار پدیدارشناسی برمی‌گردد. زبان شناس آلمانی، ولفگانگ ایزر^۱ ازجمله این طیف است. او معتقد بود، تفسیر یعنی اینکه مؤلف چه گفته است. این «چه گفته است» به فهم مفسر بازمی‌گردد. اومبرتو اکو نیز در آغاز به روش اصالت مفسر پای‌بند بود، ولی در ادامه روش خویش را تغییر داد. روش دیگر گونه‌ای است که گادامر در پیش گرفت؛ یعنی روش امتزاج افق‌ها؛ یعنی باید متن مفسر و مؤلف فرض شود، نه مؤلف و نه مفسر.

سال‌هاست که بحث‌های هرمنوتیکی طرح شده است و امروزه ما نیز برای مواجهه با میراثمان نیازمند به کارگیری آن روش‌ها هستیم.

نکته پایانی همان بحث تاریخ فکری است که دوران در آن نقش مهمی دارد. گرچه دوران تیموریان چیزی بیشتر از سی و هفت هشت سال نیست و از نظر فرهنگی مختصات خاص خودش را دارد، ولی شاید بتوان گفت زمینه کار که بر دغدغه‌های مؤلف اثر حاضر تأثیر گذاشته، دوره میان قرن هشتم و دهم است. حالا شواهدش زیاد است ... به‌هرحال ما نمی‌توانیم این اثر را متعلق به دوره تیموری بدانیم، اگرچه مخاطب، حکومت تیموری است؛ ولی کاملاً مشخص است که تنها این دوران خاص و حکام آن منظور نظر نویسنده نیست و این از ابعاد خیلی پربار علمی است.

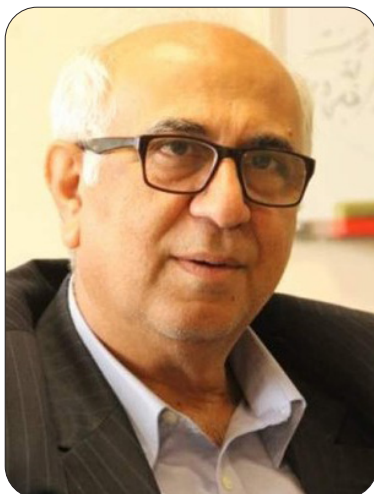


سپاسگزاریم. جناب دکتر منوچهری بسیار دقیق و ارزشمند، سنت نصیحت‌نامه‌نویسی در افکار اندیشمندان ایرانی-اسلامی را به دستگاه فکری فیلسوفان غربی پیوند زدند. استفاده کردیم.

در گام بعدی پیام تصویری جناب دکتر عبدالرسول خیراندیش، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شیراز را داریم و از بیانات ایشان بهره خواهیم برد.

منادمت و مناصحت

(دکتر عبدالرسول خیراندیش، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)



به نام خدا و با سلام. نصایح شاهرخي نوشته قائنی از علمای قرن نهم هجری، کتاب ارزشمندی است که اخیراً با کوشش جناب دکتر امیرخانی تصحیح و توسط مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب به زیور طبع آراسته شده است. قبل از هر چیز از برگزارکنندگان این نشست و نیز عزیزی که این کتاب ارزشمند را انتشار دادند، تشکر می‌کنم.

از آنجاکه ما منابع فراوانی درباره دوره تیموریان و قرن نهم نداریم، بسیار مغتنم است که بر تعداد منابع ما افزوده شد. کتاب نصایح شاهرخي ظاهراً در سال ۸۱۳ ق.

نوشته شده است. نویسنده هم در جایی از کتاب به شاه و شاهزاده اشاره می‌کند که این کتاب خطاب به آنهاست. از آنجاکه تیمور در سال ۸۰۷ درگذشته است و بلافاصله میان نوادگان او، از شعبه میرانشاهی و جهانگیر، فرزندان تیمور، کشمکش بر سر رسیدن به مقام جانشینی صورت گرفت، تا سال ۸۱۲ که شاهرخ توانست به قدرت برسد و به نزاع جانشینی میان پیرمحمد از شعبه جهانگیر، و میرزا خلیل از شعبه میرانشاهی، پایان بدهد. به نظر می‌آید که این کتاب یا در طول این سال‌هایی که کشمکش در جریان بوده یا درست پس از پایان این کشمکش‌ها - یعنی سال ۸۱۲ که شاهرخ به قدرت رسید - تألیف شده باشد و در این زمان - یعنی بعد از ۸۱۲ - اشاره به «شاهزاده» می‌تواند اشاره به الغ بیگ پسر شاهرخ باشد که به فرمان پدر در این زمان در ماوراءالنهر مستقر شد؛ درست در زمانی که شاهرخ خود در خراسان بود. به این ترتیب، این کتاب به شعبه

شاهرخی خاندان تیموری تقدیم شده و به نام شاهرخ نوشته شده است.

نکته دیگر درباره کتاب نصایح شاهرخی این است که این کتاب به بحث منادمت می‌پردازد؛ یعنی آنجایی که اشاره می‌کند به وجود ندیمان برای پادشاه و اینکه این ندیمان باید چگونه باشند. این کتاب که خود در فن مناصحت است، خودبه‌خود به فن منادمت نزدیک می‌شود. ما کتاب‌هایی داریم که درباره آداب ندیمی سلطان است و حتی اگر کتابی چنین عنوانی را هم نداشته باشد، بعضی از کتاب‌ها خیلی نزدیک به این معناست که کسانی در اطراف پادشاه بودند و شایستگی هم‌سخنی با او را داشتند که با علوم و ادبیات و داستان‌ها و اموری از این قبیل آشنایی داشتند. اینکه به‌طور شخصی و خاص، فردی به‌طور مستقیم پادشاه را مورد سخن قرار بدهد، خیلی به آداب ندیمی نزدیک می‌شود. اما کتاب به لحاظ محتوا به آنچه که ندیمان در مجلس خصوصی پادشاه به آن می‌پردازند، اشاره‌ای ندارد و درعوض، از امور شرعی سخن می‌گوید. حتی در همان ابتدای کتاب، شاهرخ را بسیار مورد تشویق و توجه قرار می‌دهد. از این جهت که خمره‌های شراب را شکسته و سعی کرده شریعت را به اجرا دریاورد. از این جهت کتاب به فن منادمت نزدیک می‌شود، اما می‌خواهد در مقام مناصحت همچنان به مواظب بپردازد. این یک پیچی است که در این کتاب به لحاظ تنظیم مطلب هست. از این‌رو هرچند به امور کشورداری می‌پردازد، اما بر خلاف بعضی از کتاب‌ها در موضوع احکام و سلطانیه و نظایر آن که به آیین مملکت‌داری می‌پردازند، قائل به کشورگشایی و سیاست محض برای شکل دادن به یک دولت نظر ندارد.

در این کتاب به‌عنوان یک کتاب قرن نهمی که در خراسان و در دوران حکومت یک دولت سنی مذهب به نگارش درآمده، یک نکته به نحو عجیبی مسکوت مانده و آن مسئله سفر حج برای مردم مسلمانی است که در حکومت پادشاهی مثل شاهرخ می‌زیستند. اینکه یک آدم متشرع سعی و جدّ بلیغ دارد که به اجرای امور شرعی در در کنار دیگر اقداماتی که دولت هم‌زمان انجام می‌دهد بپردازد، امر جالبی است و چنان‌که عرض کردم او را به مقدار زیادی به دیوان مظالم نزدیک می‌کند. اما در عرصه واقعیت اجتماعی چنین به نظر می‌آید که دوره تیمور به مقدار زیادی طی تهاجم‌های متعددی که نزدیک به چهل سال انجام داد، به مقدار زیادی شرایطی از دولت و جامعه مغول را در ایران رواج داده بود؛ یعنی آنچه «یاسا» یا اقتضای امور نظامی بود را بیشتر در مناسبات اجتماعی در پیش گرفته بود. البته قائل می‌شود که به مقدار زیادی به شریعت اسلام بپردازد و جایگزین و جانشین یاسای مغول کند و به این ترتیب به گسترش عدالت و کمک به جامعه آن زمان ایران اقدام کند.

این واقعیتی است که در دوره شاهرخ جابه‌جایی‌های جمعیتی برای امور مختلف

دولت صورت گرفت. حاجی عمر در معدن الدرر اشاره می‌کند که کسانی را جابه‌جا کردند و علمای بزرگی، صوفی بزرگی، وساطت کردند و آنها را به خانه‌هایشان برگرداندند. در کتاب نصایح هم می‌شود چنین اشاراتی به این اوضاع اجتماعی که مردم با آن سروکار داشتند را دید. در مجموع، آنجایی که پس از بیان یک مقدماتی کتاب نصایح شاه‌رخ به زندگی مردم و شرایط آنها و تغییر آن با استعانت از شریعت می‌پردازد، به لحاظ بررسی‌های شرایط اجتماعی ایران در قرن نهم به این کتاب موقعیت بسیار ارزشمندی می‌دهد و از این جهت، کتاب مغتنمی است.

من بار دیگر از جناب دکتر امیرخانی به خاطر تصحیح این کتاب تشکر می‌کنم و تبریک می‌گویم. همچنین از جناب آقای ایرانی و مؤسسه میراث مکتوب تشکر می‌کنم و از اینکه نتوانستم در این نشست در کنار همکاران عزیز حضور پیدا بکنم عذرخواهی می‌نمایم.

از جناب آقای دکتر خیراندیش که مباحث بسیار مهمی را در همین پیام تصویری نسبتاً کوتاه مطرح کردند بسیار سپاسگزاریم. در آثار و مقالات و کتاب‌های ارزشمند ایشان، فضای سیاسی- اجتماعی عصر تیموری به خوبی نمایش داده شده است. در این پیام تصویری نیز همان‌گونه که مشاهده کردید به درستی آن را ترسیم کردند. از سخنران بعدی جناب آقای دکتر منصور صفت‌گل، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران، استاد برجسته در حوزه تاریخ دوره تیموریان و به‌ویژه حوزه تاریخ صفویه دعوت می‌کنم تا با سخنان خویش ما را بهره‌مند سازند.



منبعی ارزشمند درباره تاریخ اسماعیلیه

(دکتر منصور صفت گل، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران)



خدمت حضار محترم و استادان گرامی سلام عرض می‌کنم. از اینکه از من نیز دعوت به عمل آوردید تا در این مجلس درباره یک متن مهم هم مربوط به تاریخ اندیشه و هم تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی ایران قرن نهم سخن بگویم سپاسگزارم.

درحقیقت این کتاب در میان تألیفات نویسندگان و متفکران ایرانی در دوره‌های مختلف، یک نمونه چه‌بسا متمایز از کتاب‌هایی در این‌گونه از موضوعات است که معمولاً سابقه تألیف

آنها در ایران خیلی کهن است، یعنی از اندرزنامه‌های پیشااسلامی بگیریم تا نصیحت الملوک و سلوک الملوک‌های دوره اسلامی که یک گونه تقریباً متمایز تألیف هستند، زیرا یک ساختار تقریباً معینی دارند. افزون بر آن معمولاً کتاب‌هایی از نوع نصیحت الملوک - آنهایی که ما تقریباً می‌شناسیم و تعدادی از آنها خوشبختانه منتشر شده - آینه‌ای برای فرمانروا هستند و به تسهیل اعمال قدرت، و شاید تصحیح رفتار و اعمال او کمک می‌کنند. معمولاً این نوع کتاب‌ها چنین هدفی را تعقیب می‌کردند، مخصوصاً از قرن چهارم به بعد که به طور معمول دولت‌های مستقر و فرمانروایان حاکم نیاز داشتند به اینکه با مقتضیات حکومت در جوامع یکجانشین با دولت‌های متمرکز و مستقر آشنا بشوند. این موضوع از دوره سلجوقی به بعد جدی‌تر می‌شود و در دوره مغول و ایلخانی شدت بیشتری پیدا می‌کند، چراکه انطباق شیوه‌های معیشت‌ها و رفتارهای کوچ‌روی با جوامع یکجانشین، یک انتقال سخت بود و حالا بایستی متونی تولید می‌شدند و کسانی می‌بودند که مرتباً و پی‌درپی یادآوری می‌کردند که اقتضائات زندگی یکجانشینی و شهرنشینی و دولت متمرکز کدام است و رفتارهای مبتنی بر معیشت قبیله‌ای و ایلیاتی و عشایری چه تفاوتی با این دارد؟

درحقیقت این نوع متون و ازجمله نصایح شاه‌رخ‌ی را می‌شود در این گروه قرار داد، ولی نکته قابل توجه در این کتاب این است که به نظر می‌آید نویسنده از ساختار

متعارف اندرزنانه‌نگاری که پیش‌تر رواج پیدا کرده بود، فاصله می‌گیرد. از این جهت فاصله می‌گیرد که به‌طور معمول در اندرزنانه‌های پیشین نمونه‌های مثالی فرمانروا - اگر این تعبیر برای این نوع فرمانروا در ایران هم درست باشد - و حکایت‌های منقول در متن عموماً و بیشتر برگرفته از نمونه‌های ایران پیش از اسلام هستند و به‌طور متعارف یک نمونه مثالی دادگری در متون اندرزنانه‌نگارها تکرار می‌شود و برای توجه دادن فرمانروایی به امر عدالت در جامعه، انوشیروان عادل و عدالت منسوب به این تیپ مثالی می‌شود. خیلی قابل توجه است که در این کتاب که می‌توان آن را در ادامه این سنت اندرزنانه‌نگاری تلقی کرد، این ساختار تقریباً متفاوت می‌شود و جایی از آوردن حکایات متعدد و نمونه‌های گوناگون از نمونه‌های عالی فرمانروایی در ایران پیشااسلام نیست. من تا جایی که فرصت بود و دیدم، نویسنده در این کتاب تقریباً خیلی مختصر و آن هم به‌صورت عمومی با ذکر اینکه «در ملوک عجم چنین کردند» فقط دارد اشاره می‌کند. درحالی‌که در اندرزنانه‌های پیشین معمولاً خیلی روشن نام فرمانروای ساسانی ذکر می‌شود و انواع مختلف حکایات درباره عدالت‌ورزی او، خردورزی او، رفتار او با دیگران مطرح می‌شود و این خیلی جالب است. برعکس، نویسنده در این متن در تأکید بر امر شرعی و انتخاب پی‌درپی نمونه‌های مندرج در متون فقهی و متون مذهبی و متناسب با مخصوصاً شرایط مذهبی خراسان قرن نهم خیلی مبالغه می‌کند، یعنی بیشتر از فقه‌های حنفی و فقه‌های شافعی که دو مذهب بیشتر رایج در شرق ایران بودند، بدان می‌پردازد. اینکه عرض می‌کنم او مبالغه عظیمی می‌کند منظوم مبالغه عظیم نیست، مقصودم کثرت مطالبی است که از متون فقهی نقل می‌کند. نویسنده خیلی بی‌پروا گاهی قلم را رها می‌کند و بیست صفحه یا پانزده صفحه متن را به عربی می‌نویسد، و این نشان می‌دهد که به احتمال مثل اینکه قرار نبود که این متن را حتی شاه‌رخ بخواند.

آقای دکتر امیرخانی هم در مقدمه به خوبی این مطلب را توضیح دادند و در اینجا هم حتماً خواهند گفت. خیلی جالب است که به‌طور متعارف می‌شود انتظار داشت که در یک متن اندرزنانه‌گونه، بایستی بیشتر روی یک ساختار عمومی‌تر و غیرتخصصی‌تر و حکایت‌گونه‌تر پیش برود تا فرزند آن فرمانروا را با اصول فرمانروایی منطبق با شرع آشنا کند. ولی در این کتاب ملاحظه می‌کنید که نویسنده پی‌درپی از متون فقهی نقل قول‌های طولانی و دراز دامن - حتی متعارض - می‌کند و بعد استدلال خودش را می‌آورد و می‌گوید که از نظر من این احتمالاً به صواب نزدیک‌تر است. معلوم نیست و شاید این قابل توجه است که ملاحظه کنیم که آیا می‌خواسته یک متن درسی بنویسد؟ می‌خواسته برای نخبگان خاص که با این مبانی فقهی آشنا هستند، یک متنی تنظیم

کند؟ یا می‌خواسته متنی را در اختیار فرمانروا و به‌احتمال، سایر مقامات صاحب‌نفوذ و تصمیم‌گیرنده قرار بدهد تا شاید آنها با شیوه‌های فرمانروایی آشنا بشوند؛ و خود این به نظرم یک انتقال خاص در تهیه و تدوین متون اندرزنامه‌نگاری است.

دو سه دهه یا چند دهه بعد از قائی هم ملاحظه می‌کنیم که روزبهان خنجی در تبریز هم این کار را می‌کند. او در کتاب سلوک الملوک خنجی هم این تأکید بر شریعت و منقولات شرعی و بااحتیاط تمام، پرهیز از آوردن نمونه‌های عالی عدالت، طبق سنت‌های اندرزنامه‌نگاری دوره غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی، مشاهده و ملاحظه می‌شود. احتمال دارد که خنجی نصایح شاه‌رخ را دیده باشد. برای اینکه در کتاب نصایح گونه‌ای از مسئله ولایت و امامت توسط قائی طرح می‌شود که بعدها روزبهان خنجی به شکل گسترده‌تر، هم در سلوک الملوک می‌آورد و هم در مقدمه تاریخ عالم‌آرای امینی بحث مستوفایی در امر امامت می‌کند و ضرورت امر امامت و رابطه‌اش با سلطنت و قدرت را تبیین می‌نماید.

به‌هرحال این یک قسمتی از ویژگی کتاب نصایح شاه‌رخ است که به نظر می‌آید ارزش بررسی‌های بیشتری دارد. چون این‌طور به نظر می‌آید که این متن یک متن معاصر است، یعنی نتیجه تفکرات فقهی که در کتابخانه و مدرسه حضور دارد و خواسته متنی تدوین کند نیست. از این جهت، متن معاصر است که درحقیقت بازتاب‌دهنده سپهر اندیشه‌ای و سیاسی اوایل قرن نهم است، به‌خصوص از این جهت اهمیت دارد که شاید بشود گفت محصول شرایط خاص اولوس جغتای است. تغییراتی در اولوس جغتای، پیش از تیمور، اتفاق افتاد و خود تیمور، اولوس جغتای را دست‌کاری عظیمی کرد و وقتی که شاه‌رخ از دل این آشفتگی بعد از تیمور، توانست سلطنت را به دست بگیرد، بایستی تسویه حساب سیاسی جدیدی هم توسط شاه‌رخ صورت می‌گرفت. گمان من این است که محتوای این کتاب یک مقداری هم ناظر به کشمکش‌های منجر به سلطنت شاه‌رخ در ماوراءالنهر هم هست و اینکه بعدها شاه‌رخ تقریباً بلافاصله پایتخت را از ماوراءالنهر به هرات منتقل کرد و مرکز قدرت را در هرات قرار داد شاید این را تأیید کند، چراکه ریشه‌های اولوس جغتای در ماوراءالنهر بسیار قدرتمند بود و هرات از این جهت فضای خالی‌تری بود، یعنی شاه‌رخ حالا می‌توانست سلطنت مستقل‌تری - دور از فشارهای اولوسی جغتایی ماوراءالنهری - در هرات ایجاد کند. به‌این ترتیب، این برنامه‌ای که قائمی در باب امر سلطنت، شیوه رفتار سلطان و فرمانروا با رعیت، لشکر کشیدن، یا در امور دیگر طراحی می‌کند، از باطراحی قدرت فرمانروایی است که از درون اولوس جغتای فرار کرده یا اگر نگوئیم فرار کرده، منتقل شده و در هرات دارد خودش را مستقر می‌کند. این یک مانیفست لازم دارد، یعنی این استقرار



سلطنت شاه‌رخی در هرات یک بیانیه لازم دارد. چه کسی این بیانیه را تنظیم می‌کند؟ جناب قاننی که یک فقیه عالی‌قدر است. و ضمناً بایستی حالا این سلطنت مستقر در هرات دین‌پناه و دین‌پرور و مروج شریعت هم معرفی بشود و مطابق متعارف که معمولاً در چنین دوره‌هایی خُم‌های شراب باید شکسته می‌شد، بر استقرار کامل شریعت تأکید می‌شد، به معروف امر می‌شد، و از منکر نهی می‌شد؛ تمام اینها در این کتاب طراحی می‌شود و نویسنده وارد جزئیات حیرت‌انگیزی می‌شود که به نظر می‌آید بخش قابل توجهی از تاریخ توده مردم، تاریخ فرهنگی، و تاریخ خُرد جامعه ایرانی در قرن نهم هجری قمری دارد بازتاب پیدا می‌کند. از امور بسیار فخیم شریعت و مبتنی بر شریعت گرفته تا رسیدگی به کبوتربازها و قماربازها و خلاصه سایر بازی‌هایی که به طور متعارف در جامعه وجود دارد و قاننی کوشش می‌کند که آن را به یک نظم جدید تبدیل کند. به نظر می‌آید قاننی تنها نیست، بلکه عضو یک گروهی در هرات است که درصدد استقرار یک نظم جدید سلطانی هستند. این یک گروه قدرتمندی است که دارند هرات را از ماوراءالنهر متمایز می‌کنند. معمولاً در تاریخ‌نگاری دوره تیمور، اشاره ظریفی به مسئله ایران و توران به چشم می‌خورد؛ یک بازگشت و بازسازی برای حوزه فرهنگی و سیاسی و حتی مذهبی ایران و توران، اتفاق می‌افتد. نماینده خیلی آشکار آن شرف‌الدین علی یزدی در کتاب ظفرنامه است که او دیگر خیلی سعی می‌کند متمایز کند آن طرف جیحون را با این طرف جیحون. و این را شاید بشود یک جور بازسازی جهان ایرانی-تورانی هم تلقی کرد. شاه‌رخ دارد سلطنت را از آن فضای تورانی به فضای به اصطلاح ایرانی منتقل می‌کند. (اگر این دقیق باشد که بگوییم در این دوره دارد یک چنین تلاشی صورت می‌گیرد!) عباراتی در تاریخ‌نگاری دوره تیموری به کار می‌رود که بدان معناست که آنها دیگر پروایی ندارند که بگویند ایران و توران. معلوم است که این ناظر به یک فکر قدیم و یک نظام قدیم فکری و سیاسی ایران است و نکته قابل توجه

این است که به هر حال دارد این نظم از حوزه تورانی به حوزه به اصطلاح ایرانی منتقل می‌شود، چراکه هرات، کانون این فرهنگ ایرانی است و در عین حال حالا رفتار این کانون جدید تصمیم‌گیری سیاسی ایرانی باید در هرات مستقر شود و تا سیحون ادامه پیدا کند. قسمت معنادار اتفاقی که دارد در دوره شاهرخ رخ می‌دهد و در محتوای کتاب نصایح شاهرخ توسط قاننی مقوله‌بندی می‌شود، شاید همین جاست که لازم است بیشتر روی آن در آن تأمل بشود و مورد بررسی قرار گیرد. به خصوص از این جهت که معمولاً در تاریخ‌نگاری‌های متعارف، جزئیاتی که در متن‌هایی مثل نصایح شاهرخ درج می‌شود، کمتر مورد علاقه مورخان است؛ نه از این روی که مورخان آن دوره در گفتن یا در نوشتن خساست به خرج می‌دادند. نه! مقصودم این نیست. اصولاً مورخان در درج اطلاعات قالب‌های معینی داشتند و آنچه را که باید ثبت می‌کردند، گزینش و ارزیابی می‌کردند و اگر مطابق با آن معیارهای مشخص، قابلیت ثبت در متن تاریخی را داشت، ثبتش می‌کردند؛ و اگر نداشت، بی‌اعتنا بودند؛ ولی در متنی مثل نصایح شاهرخ قرار نبود قالب‌های تاریخ‌نگارانه متعارف مورد نظر قرار بگیرد. پس قاننی در این اثر به جنبه‌هایی از زندگی، رفتار اجتماعی، شرایط توده‌های مردم از تاجران، بازاریان، قاضیان، روستاییان، کوچیان، و افراد مختلف توجه می‌کند و برای هر کدام از آنها هم نمونه‌های معاصر دارد. خود او شاهد عینی است و ضمناً به دلیل اینکه یک مقام عالی‌رتبه هم هست، در جریان رویدادهای حتی جزئی که در بازار هرات یا حومه آن اتفاق می‌افتد، هم هست؛ و آن جزئیات را خوشبختانه درج کرده و اینها گنج گران‌بهایی از اطلاعات هستند که به ما خیلی کمک می‌کنند.

اهمیت دیگر کتاب نصایح شاهرخ آن است که به موضوعی مهم یعنی تاریخ اسماعیلیان ایران پرداخته است. الآن به طور معمول تحقیقات تاریخی مربوط به تاریخ اسماعیلیان ایران تا دوره الموت خیلی منظم است و به طور جدی توسط خیلی از پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی بررسی شده است. اما از اسماعیلیه پس از الموت تقریباً اطلاع درست و یا پژوهش جدی و دقیقی نداریم. درباره اینکه آنها زیرزمینی می‌شوند، تقیه می‌کنند، به شکل فرقه‌های دیگری فعالیت کنند، شاید بعضی از انشعابات مربوط به حروفی‌ها و نقطوی‌ها و بقیه طریقت‌ها و یا دگراندیش‌های قرن هشتم و نهم، یک مبنای اسماعیلی پیدا داشته باشند، اطلاعات دقیقی در اختیار نیست. به طور کلی تحقیقات و پژوهش‌های منظم مفصلی درباره آنان نداریم. آن قسمتی هم که داریم، اتفاقاً چنین به نظر می‌آید که در قرن هشتم و قرن نهم - از حوزه اسماعیلیه خراسان غافل مانده است. حتی آقای دکتر دفتری در کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه با اینکه یک بخش را به اسماعیلیه پس از الموت اختصاص داده‌اند، به همه‌جا اشاره می‌کنند که

اینها کجاها دارند کار می‌کنند، ولی به خراسان اشاره نمی‌کنند. در این باره یک کمبود و خلأ تحقیقاتی داریم. خوشبختانه نصایح شاهرخی کمبود اطلاعات ما درباره اسماعیلیه قهستان و خراسان را جبران می‌کند.

شاید یکی از قسمت‌های بارزش کتاب نصایح شاهرخی شرایط عمومی جهان فکری و اندیشه‌ای شرق ایران است. نوشته او به ما نشان می‌دهد که اسماعیلیه در خراسان در قرن نهم چقدر زنده و پویا و آشکارا فعالیت می‌کردند. این خیلی جالب توجه است، یعنی اسماعیلیه که بعد از الموت تحت تعقیب قرار گرفتند، مجازات شدند، طرح افکار آنها پیگرد داشت و از این رو یا مهاجرت کردند یا فرار کردند یا کشته شدند یا زیرزمینی و مخفیانه شروع به فعالیت کردند، چه فعالیت‌های شگرفی داشتند. کتاب نصایح شاهرخی این اطلاعات دست‌اول ذی‌قیمت را در اختیار ما می‌گذارد و ما می‌بینیم که اسماعیلیه در خراسان و قهستان چه جنبش عظیمی و چه فعالیت شدیدی دارند. قهستان در دوره سلجوقی و خوارزمشاهی، خودش یک کانون بزرگ اسماعیلیه بود.

از منظر مطالعات اسماعیلی این کتاب فوق‌العاده ارزشمند است، چراکه به کمک اطلاعات آن، ادامه فعالیت اسماعیلیان در خراسان و قهستان و ارتباطی که قهستان با سیستان دارد را می‌شود به خوبی دریافت. ارتباط تاریخی که به صورت مناقشه و ستیزه بین ملوک نیمروز در سیستان با اسماعیلیه در قهستان از دوره سلجوقی به بعد بود. با استناد به نصایح شاهرخی تازه متوجه می‌شویم که در قرن نهم این مناقشه برقرار است، یعنی حتی شاهرخ یک ملک نیمروزی را از سیستان قهستان می‌آورد و قاننی را مأمور می‌کند که برای سرکوب کردن اسماعیلیه در قهستان با او همکاری کند. به این ترتیب، این کتاب هم از منظر نوع اندرزنامه‌نویسی متن متمایزی است. چراکه همان‌طور که توضیح دادم در قرن نهم یک اتفاقی در جهان اندرزنامه‌نویسی ایرانی می‌افتد و ساختار تألیفی اندرزنامه‌ها حسب شرایط سیاسی تغییر داده می‌شود. از طرف دیگر این کتاب نشان‌دهنده بازآرایی نظم سیاسی انتقالی از حوزه جغتایی به حوزه هراتی و ایرانی است که می‌خواهد آن را تنظیم کند. کتاب سرشار از اطلاعات جزئی درباره تاریخ مردم و توده مردم و زندگی روزمره و رفتاری‌های عمومی است که معمولاً گروه‌ها و قشرهای مختلف اجتماعی دارند. قسمت بااهمیت‌تر دیگر اینکه الآن به کمک این متن می‌شود یک پرتو جدیدی به مطالعات اسماعیلیه‌شناسی انداخت و درباره فعالیت اسماعیلیان بعد از الموت از آن استفاده کرد.

بیش از این تصدیع نمی‌دهم. وقتتان را گرفتم. خیلی ممنون.

از استاد گران قدر جناب آقای دکتر صفت گل که با بیانات ارزشمند خودشان، زوایای پنهانی از این کتاب ارزشمند را بر ما روشن کردند، بسیار سپاسگزاریم. ایشان نکاتی را طرح کردند که حاکی از نگاه ژرف و دقت نظر بالای ایشان در این کتاب است. به ویژه دیدگاه ایشان درباره پیوندهای دوگانه از سنت اندرزنانه نویسی در فرهنگ ایران باستان و دوره اسلامی و همچنین نکته ظریف، بدیع و تازه ایشان از تاریخ دوره اسماعیلیه که به خوبی نشان دادند که این کتاب می تواند خلأ پژوهشی این دوره را پر کند. بسیار سپاسگزاریم. در ادامه در خدمت آقای دکتر ابویی مهریزی هستیم.

پیوند فرهنگی میان خراسان و غرب جهان اسلام

(دکتر محمدرضا ابویی مهریزی، عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی اهل البیت (ع))



بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت استادان معزز و گرامی و حضار و مستمعین ارجمندی که در این جلسه شرف حضور دارند، عرض سلام و ادب دارم. پیش از هر چیز باید بابت تصحیح و انتشار کتاب ارزشمند نصایح شاهرخي خدمت آقای دکتر امیرخانی، ریاست محترم سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران تبریک عرض کنم. کتاب بسیار جامع، پربار و ارزشمندی که حاوی نکات بسیار مهم تاریخی، فرهنگی، ادبی، اجتماعی، و حتی فقهی و کلامی، و بعضاً حتی جغرافیایی

است و از جهات مختلف درخور مطالعه است. این اثر برگ زرینی را به حوزه ادبیات تاریخی قرن نهم هجری و دوره تیموری افزوده است.

استادان معزز بنده، جناب استاد منوچهری بزرگوار، استاد بزرگوار جناب آقای دکتر صفت گل، استاد معزز بنده جناب استاد خیراندیش در باب این کتاب داد سخن دادند و آنچه که در مقام معرفی این اثر شایسته و بایسته است، فرمودند. بنده هم ذیل فرمایشات استادان گرامی نکاتی چند را که به نظر بنده رسیده است به اجمال خدمت حضار گرامی عرض می کنم.

استادان معزز بنده اشاره فرمودند که این کتاب در فضای دوره تیموری و در حوزه خراسان، کتاب متفاوتی است و کاملاً نکته و دریافت درستی است و درباره چرایی این موضوع و زمینه‌ها و بسترهای این مسئله هم اشارات بسیار ارزشمندی را فرمودند. اما نکته‌ای که فکر می‌کنم در اینجا لازم است بنده حقیر به عرض شریف استادان و حضارگرامی برسانم و جناب دکتر امیرخانی هم اشاره ارزشمندی در مقدمه خود به آن فرموده‌اند، پیوند فرهنگی میان خراسان و غرب جهان اسلام، یعنی مصر و شام است. البته این ارتباط و پیوند همواره وجود داشته و تأثیرات آن بر فضای فکری، اجتماعی، دینی، مذهبی، و همچنین بحث اندیشه سیاسی - که این کتاب در ارتباط با این مسئله حائز اهمیت است - را فراوان دیده‌ایم؛ به خصوص از قرون نخستین اسلامی که خیل کثیری از علمای مسلمان از غرب جهان اسلام، خاصه از اندلس، یعنی غربی‌ترین نقطه جهان اسلام که از آن به عنوان اسپانیای مسلمان یاد می‌کنیم، به دلایل متعدد، به شرق جهان اسلام توجه داشتند و در آمدوشد بودند. به عنوان نمونه: ابوصبغ اندلسی، به عنوان یک فقیه و عالم برجسته، در خراسان قرن چهارم هجری در دارالملک بخارا، پایتخت امارت سامانی، جایگاه بسیار مهمی داشت و در آنجا به رتق و فتق امور شرعی و مذهبی مبادرت می‌ورزید، یا جناب شبیبی اندلسی با عنوان یک فقیه و متفکر بزرگ اندلسی در اواخر قرن پنج و اوایل قرن ششم هجری به خراسان آمد و با حضور خویش تأثیرات خاصی بر مردمان آنجا گذاشت، یا ابن خوله غرناطی که در پایان قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری در خراسان به سر می‌برد و تراجم‌نگاران قرون هفتم و هشتم مصر و شام از این عالم بزرگ غرناطی و اندلسی به طرز جالبی به عنوان یکی از شهدای فتنه مغول یاد می‌کنند. به ترتیب، از قرون نخستین اسلامی به بعد شاهد حضور پیوسته دانشمندان و علمای غرب جهان اسلام در خراسان هستیم و این موضوعی است که در دوره تیموری ادامه و استمرار آن و تأثیراتش را از جمله روی فضای فکری آنجا می‌بینیم. همان‌طور که به عرض شریف رسانیدم جناب دکتر امیرخانی به نکات و نمونه‌های جالبی از آن اشاره کرده‌اند.

علاوه بر متون مربوط به حوزه غرب اسلام، حتی در خود متون فارسی خراسان دوره تیموری، می‌توانیم نمونه‌های جالبی از علمای غرب جهان اسلام را در خراسان از جمله در دارالسلطنه هرات ببینیم که از جمله آنها کتاب بدایع الوقایع زین‌الدین واصفی هروی است که در اوایل قرن دهم هجری به رشته تحریر درآمده است. او آنجایی که می‌خواهد از انگیزه‌های خروج خودش از هرات و عزیمت به بخارا و ماوراءالنهر صحبت کند، از یک عالم پناهنده غرناطی یاد می‌کند. درست در زمانی که غرناطه به تازگی به دست سپاهیان مسیحی اسپانیا یعنی جناب ابوالجود اندلسی غرناطی سقوط کرده. که

با او ملازم بوده و ارتباطات نزدیکی با او داشته و تحت تأثیر توصیه‌های او مصمم شده که هرات را ترک کند و سفر سرنوشت‌ساز خودش را به ماوراءالنهر در پیش بگیرد که در نهایت دستاورد مهم آن تصنیف کتاب مهم و ارزشمند بدایع الوقایع است. این کتاب آن قدر شهرت دارد که مستغنی از هر توصیفی است.

بنابراین با توجه به تفاوت جهت‌گیری‌های فکری و فرهنگی در خراسان، مخصوصاً از زمان فقدان نهاد خلافت عباسی، شاهد آن هستیم که رفته‌رفته اندیشه اسلام مبتنی بر تصوف و اسلام‌های طریقت‌مآب و طریقت‌پیشه بر قرائت‌هایی که به عنوان اسلام شریعت‌مآب و اسلام فقهانی از آنها یاد می‌کنیم، غلبه پیدا می‌کنند. این فضایی است که در سراسر دوران مغول، ایلخانی، دوران فترت میانه ایلخانان و تیموریان و در دوره تیموریان و تا زمانی که وارد دوره صفوی می‌شویم به عنوان زمینه و طرح اصلی اندیشه در شرق جهان اسلام در نواحی عراق و خراسان آنچه که با عنوان ایران زمین از آن یاد می‌کنیم و سرزمین‌های پیرامون آن مثل هندوستان، ترکستان، و نواحی از این دست شاهد آن هستیم؛ یعنی نگرش مبتنی بر اسلام صوفیانه. از این رو، وقتی به نوع نگارش‌ها و تصنیف‌هایی که در این دوران نوشته شدند نظر می‌کنیم، می‌بینیم معمولاً حامل اندیشه و تفکر اسلام طریقت‌مآب یا به عبارتی صوفیانه هستند.

کتاب نصایح شاه‌رخ کتابی است که بحث اندیشه سیاسی و سیاست و الزامات آن و آداب سیاست و آنچه که یک حاکم، امیر، و سلطان مسلمان می‌بایستی به آن توجه داشته باشد و بر اساس آن عمل کند را با بار فقیهانه و متشرعانه نوشته است. در آغاز کتاب، به نوع منابعی که استفاده کرده است، اشاره دارد. منابع عمدتاً از نوع مجامع حدیثی مثل کتب صحاح سته هستند. همان‌گونه که جناب دکتر امیرخانی هم به این نکته در تحقیقات خودشان اشاره کرده‌اند، نویسنده به طرز جالبی، با توجه به اینکه سنن دارمی را هم به این جمع افزوده، از آنها به عنوان «صحاح سبعة» یاد می‌کند. همچنین دیگر کتبی که بار حدیثی و روایی دارند، آثار فقهی، کتاب‌های شریعت‌مآب، اینها عمدتاً منابع و ادبیات اصلی این نگارش را تشکیل می‌دهند و خوشبختانه نویسنده این اهتمام و توجه را داشته که غالباً به منابع خودش ارجاع می‌دهد.

حضور علمای حوزه غرب جهان اسلام مخصوصاً در دوره‌ای که شاه‌رخ به موضوع شریعت توجه بسیاری دارد و با القای برخی سنت‌های مغولی در حوزه خراج و مالیات و همچنین مسائلی مثل مقابله با میخوارگی سعی می‌کند شریعت را در حوزه قلمرو خودش حاکم کند، نشان‌دهنده یک نوع تأخیر نسبت به آن چیزی است که نوعاً در قرن هشتم هجری و همچنین در دوره امیر تیمور گورکانی، به عنوان بانی و مؤسس دولت تیموری می‌بینیم.

اگر به آنچه در فحوای این کتاب و در جای جای کتاب نصایح شاهرخی وجود دارد نگاهی بیندازیم و با نوع کُنبی که در حوزه اندیشه سیاسی تقریباً در همین دوران - یعنی قرن نهم هجری توسط علمای غرب جهان اسلام - نوشته شده، یک مطالعه تطبیقی بکنیم، شباهت قابل توجهی را شاهد هستیم؛ مانند آثاری که توسط دو اندیشمند جنوب اندلس، ابن ازرق غرناطی و ابن رضوان مانقی نوشته شده است، در دورانی که هنوز امارت غرناطه در اختیار مسلمانان است؛ مثل کتاب روضة الاعلام بمنزلة العربیه من علوم اسلام از آثار بسیار شاخص ابن ازرق غرناطی که در اواخر قرن نهم هجری به رشته تحریر درآمده است.

یکی از موضوعات جالبی که ابن ازرق غرناطی در کتاب خودش به آن می‌پردازد، مخاطرات امارت، خلافت، و سلطنت است؛ یعنی اینکه سلطان و پادشاه شریعت‌پناهی که می‌خواهد شریعت را در حوزه حاکمیت و سلطنت خویش پیاده و حاکم بکند، با چه مخاطراتی مواجه است؟ مخاطراتی که فقها و علمای دین به‌عنوان نوعی بدعت از آن یاد می‌کنند. مسائلی که نوعی گرایش به الحاد و مسائل این چنینی است، یا بحث اهتمام به عدالت و اینکه فرمانروا و حاکم کوشش کند و از ظلم خودداری کند. اینها مسائلی است که قاننی به‌عنوان مخاطرات امارت و سلطنت به آن اشاره کرده است.

همین مسئله را در کتاب روضة الاعلام ابن ازرق غرناطی می‌بینیم. یکی در شرق جهان اسلام در خراسان و دیگری در غرب جهان اسلام در اندلس. این شباهت به طرز قابل توجهی دیده می‌شود. مثلاً ابن ازرق در کتاب روضة الاعلام نمونه‌های تاریخی جالبی را ذکر می‌کند. بحث تغییر مذهب سلطان محمد اولجایتو و سلطان محمد خدابنده، از تسنن به تشیع را. از منظر یک عالم سنی مالکی مذهب در اندلس. به‌عنوان یک نمونه شاخص از اینکه یک سلطان ممکن است تحت تأثیر تماس با علمایی که پیرو مذاهبی هستند که - از نظر اهل سنت، مذاهب بدعت‌گذار یا حامل رفض - هستند، از صراط مستقیم و از مسیر مذهب اهل سنت و جماعت منحرف شود و به این ورطه بیفتد. این مورد جالبی است که یک چنین مسئله‌ای در کانون توجه علمای مسلمان در غربی‌ترین نقطه جهان اسلام، یعنی در حوزه قرناطه در قرن نهم و شرق جهان اسلام قرار می‌گیرد.

قاننی این مسئله را در کتاب نصایح در قالب خطراتی که می‌تواند سلطان را تهدید کند، با تمسک به داستان‌ها و حکایات دیگری طرح کرده است. جالب است که قاننی در اینجا علی‌رغم اینکه یک عالم به‌شدت پایبند به شریعت است، بعضی اوقات با استناد به آثاری که نوعاً مربوط به علمایی که از آنها به‌عنوان علمای شریعت‌مآب یا حتی مشخصاً به‌عنوان علمای سلفی یاد می‌شود، داستان‌ها و حکایاتی را ذکر می‌کند

که مربوط به حوزه فرهنگ اخبار ملوک عجم است، مانند نمونه‌هایی که از داستان‌های اردشیر بابکان و همچنین خسرو انوشیروان ساسانی ذکر می‌کند.

دیشب شب یلدا و شب انارخوران بود. قائنی به‌طور جالبی با استناد به کتاب مصباح المصنیء فی خلافة المستضیء عبدالرحمان بن جوزی، امام بزرگ سلفی در قرن ششم هجری در بغداد، حکایتی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه جناب انوشیروان از کنار باغ اناری عبور می‌کرد و متوجه انارهای درشت و آبدار آن شد. کودکی را دید و کودک را مأمور کرد که اناری را از این باغ بخرد و برای او بیاورد. او نیز چنین می‌کند. انار شکافته می‌شود و جناب انوشیروان دانه‌های پر آب و لذیذ آن را می‌بیند و بسیار لذت می‌برد و بعد از این، فکر می‌کند که چه خوب است که من چنین باگی را با چنین انارهایی تصاحب بکنم یا با رضا یا به‌زور. بعد دوباره کودک را می‌فرستد تا انار دیگری را بچیند و بیاورد. انار دیگری را می‌آورد که برخلاف انار قبلی دانه‌های آن فاسد بود. انوشیروان می‌پرسد: چه شد که انار قبلی انار خوب و مرغوبی بود، ولی این یکی خراب است؟ می‌گویند: این مربوط به نیت شماست. نیت اول شما خیر بود، بنابراین محصول هم خیر بود. درحالی‌که نیت دوم شما، فاسد بود و محصولش هم خراب و فاسد بود. این یکی از نکته‌هایی است که جناب قائنی در اوایل کتاب خودش در آداب سلطنت و توصیف آنچه یک سلطان باید به آن اهتمام داشته باشد، به آن پرداخته است. مبنای او حدیث مشهور نبوی «الأعمال بالنیات» است. بنابراین، اگر نیت سلطان یا حاکم خیر باشد و معطوف به امور خیر و رعیت‌نوازی باشد، ثمره‌اش، هم برای خودش و هم برای حاکمیت و هم برای توده مردم خیر خواهد بود و اگر خدای ناکرده جز این باشد، ثمره آن ثمره‌ای بد خواهد بود که شرش گریبان همه، اعم از سلطان و توده مردم را خواهد گرفت.

بحث در مورد این کتاب بسیار زیاد است. بد نیست در پایان به نکته‌ای هم اشاره‌ای بکنم: قائنی از کتاب ملاعب و ملاحی نوشته یکی از علمای یزد نیز به‌عنوان منبعی شاخص بهره برده است. استاد بزرگوار، جناب دکتر امیرخانی، در تعلیقات شریف خودشان که بسیار پخته و ارزشمند است و حاصل تحقیقات دقیقی است که ایشان در قبال مطالب مهم و گوناگون این کتاب انجام دادند، اشاره کرده‌اند که در مورد هویت این شخص اطلاعی را کسب نکرده‌اند. درحالی‌که اگر به متون غرب جهان اسلام رجوع کنیم، او همان جمال‌الدین عبدالله بن مسعود یزدی یکی از علمای ایران است که در قرن هفتم هجری به حوزه شام و مصر کوچ کرد و چندی در دمشق مسند قضاوت را برعهده داشت و برای مدتی طولانی به‌عنوان ناظر شرعی در مسجد جامع اُموی دمشق حضور داشت و در سال ۶۷۷ ق. بدرود حیات گفت. پسر او شمس‌الدین محمد کاتب

یزدی نیز چندی قاضی بیروت در لبنان بود و در همان جا بدرود حیات گفت و پیکرش را به کوه قاسیون در دمشق آوردند و در آنجا به خاک سپردند.

در مورد کتاب ملاعب و ملاحی متأسفانه امروزه هیچ خبری نداریم. نمی‌دانیم شاید کتاب در گوشه‌ای از کتابخانه‌های جهان به صورت نسخه خطی وجود داشته باشد یا از جمله آثاری باشد که متأسفانه از بین رفته و به زمان ما نرسیده است. قاننی در مقام توضیح آنچه که به عنوان بازی‌ها و سرگرمی‌ها یاد می‌شود از برخی مطالب این کتاب بهره می‌برد. البته روی سخنش بیشتر این است که حاکم و سلطان باید مانع از این شود که ملازمانش به این گونه مسائل بیهوده و عبث مثل شطرنج و کبوتربازی و موارد دیگر از این دست بپردازند. او روایت جالبی از کتاب یادشده نقل می‌کند که نمی‌دانیم تا چه اندازه درست است و آن این که پیغمبر اکرم (ص) نزد عایشه آمدند و دیدند که مشغول بازی شطرنج است. حضرت فرمودند این چیست که دست گرفته‌ای؟ او در پاسخ می‌گوید این مهره، اسب است. حضرت می‌فرمایند از کی تا حالا اسب بال داشته است؟ این دوتا بال دارد. عایشه می‌گوید در زمان سلیمان نبی، اسبی بالدار وجود داشته است. پیغمبر تبسم می‌کنند. من این روایت را در متون دیگر ندیده‌ام. اما صرف نظر از درستی یا نادرستی آن، اینکه شطرنج در بین مسلمانان، آن هم در عصر نبوی، رایج بوده و همسر نبی اکرم بدان مبادرت می‌ورزیده، شاید از نظر سیر تاریخی قدیمی‌ترین باشد.

تشکر و سپاس فراوان از آقای دکتر مهریزی که روایت‌های دقیق و جزئی‌نگری از کتاب را به ما ارائه دادند؛ به‌ویژه اینکه سنت اندرزنامه‌نویسی در فرهنگ اندلس و خراسان در پیوند باهم بوده است. یاد این بیت مولانا افتادم که:

آن‌کس که در مغرب بود یابد خورش از اندلس آن‌کس که در مشرق بود از نعمت هرمز خورد

اما چنانچه مستحضرید و می‌دانید تاریخ تنها روایت یک رویداد نیست، بلکه تاریخ اندیشه و گذر به لایه‌های زیرین و پنهانی یک متن نیز هست؛ چنانچه هر متنی یک ذکر جلی دارد و هزاران ذکر خفی؛ و کار مورخ، گذر از این لایه ظاهری به پیام‌های پنهانی متن است. از همین روست که در خدمت مورخ اندیشه‌ورز، جناب آقای دکتر داریوش رحمانیان، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران هستیم تا از بیانات ارزشمند ایشان استفاده کنیم.

اندرنامه نویسی سیاسی و فقه سیاسی یا همان شریعت نامه نویسی (دکتر داریوش رحمانیان، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران)



با نام و یاد خدا و عرض سلام و ادب و احترام خدمت همه استادان و پژوهشگران عزیز و ارجمند و سپاس از مصحح گرامی این اثر فاخر، جناب آقای دکتر امیرخانی، و همچنین سپاس از مؤسسه ارجمند میراث مکتوب و آقای دکتر اکبر ایرانی به خاطر انتشار این اثر. هم آقای دکتر امیرخانی کارشان بسیار ارزشمند است، مقدمه خوب و سودمند و روشنگری بر این اثر ارجمند نوشتند و یادداشت‌های بسیار خوب که در پیوست کتاب آمده، راهنمای خیلی خوبی برای خواننده‌ای است که جستجوگرانه

چنین متنی را می‌خواند؛ و هم اینکه میراث مکتوب طبق معمول کار را بسیار برازنده و چشم‌نواز منتشر کرده و ما همه قدردان چنین کوشش‌هایی هستیم. خیلی صفحه‌آرایی خوب، حروفچینی خوب، جلد بسیار خوب و از هر جهت پاکیزه و پیراسته و اینها همه واقعاً شایسته سپاس صمیمانه است. من از همه سخنرانان پیشین واقعاً سپاسگزارم، بهره‌مند شدم. سویه‌ها و گوشه‌های مهمی را درباره این متن به اجمال روشن کردند. در این‌گونه نشست‌ها معمولاً یک گرفتاری خیلی مهمی که داریم، تنگنای زمانی است؛ یعنی ناچار به اشاره و اجمال نکاتی را می‌گوییم و می‌گذریم. چه بسا اگر همه سخنرانان فرصت کافی می‌داشتند، خیلی مبسوط و مشروح آنچه را که به اجمال برگزار کردند، می‌گفتند و ما بیشتر بهره‌مند می‌شدیم.

بنده حقیر خیلی دغدغه این را داشتم که در این فرصت اندک به سویه‌هایی که می‌توانم نگاهی به آنها داشته باشم، اشاره‌ای کنم و احتمالاً سخنان من برخلاف همه سخنرانان پیشین گونه‌ای از پراکندگی خواهد داشت. اجازه بدهید با اشاره‌ای به حضرت حافظ سخن خود را شروع کنم. همان بیت بسیار مشهور که زبانزد عام و خاص شده است:

رموز مصلحت ملک خسروان دانند گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش

این بر اندیشه و فرهنگ سیاسی ما چیره شده است؛ ولی اگر نگاهی به تاریخ

اندیشه سیاسی مان و متون و آثاری که پدید آورده‌ایم بیندازیم، می‌بینیم که ایرانیان - دانشمندان و اندیشه‌گران ایران زمین - دقیقاً عکس این فکر می‌کردند. رموز مصلحت ملک خسروان نمی‌دانند و باید به آنان آموخت؛ این یک نکته.

نکته مهم‌تر از این در پیوند با سنت فخیم و بسیار ارجمند اندرزنامه‌نویسی در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است که بدون هیچ گفتگو سرآمد است در کل جهان است. این را می‌بایست گفت که گیریم خسروان رموز مصلحت ملک را بدانند و به آنان بیاموزند، مسئله مهم‌تری در اینجا وجود دارد و آن اینکه همواره دانش و آگاهی، رهبر و پیشوای کنش و عمل انسان‌ها نیست. دست‌کم از فروید به بعد اثبات شده که این یک افسانه است که ما انتخاب عقلانی می‌کنیم. امروزه دیگر ما می‌دانیم که گزینه عقلانی، یک افسانه است. این را می‌دانیم که غرایز و عواطفی که بر ما پنهانند، عین یک دیکتاتور و یک خودکامه، بر ما حاکمیت دارند و خواسته‌های خود را از درون تحمیل می‌کنند و ما بر اساس فرمان آنها عمل می‌کنیم. در بسیاری از مواقع عقل، شعور، آگاهی و دانش ما نیست که پایه و انگیزه‌ای برای حرکت و کنش ما ایجاد می‌کند، بلکه عواطف و احساسات و خیالات و خواسته‌هایی که از ناخودآگاه ما می‌جوشد و بیرون می‌ریزد به ما جهت می‌دهد و ما را وادار به کنش می‌کند. این انقلاب فرویدی از این جهت خیلی مهم بود که ضربه مهمی بر آن سوژه‌باوری دکارت وارد آورد.

من چرا این نکته را اشاره‌وار گفتم: باربارا تاکمن^۲، مورخ نامدار آمریکایی، در کتاب تاریخ بی‌خردی ما را نسبت به یک مسئله مهم هوشیار می‌کند: تاریخ توهم، تاریخ پندارزدگی، حس مأموریت الهی آسمانی تاریخی گاهی به یک شخص، گاه به یک سری اشخاص، گاه به یک فرقه و یک گروه خاص، گاهی حتی به یک ملت و مردم دست می‌دهد. بگذریم. دوستان گرامی! تاریخ یک چیزی را خیلی ساده روشن کرده: وقتی ما تاریخ را ورق می‌زنیم، می‌بینیم که قدرت، مستی می‌آورد. من نه حدیث‌شناسم، نه فقیهم، نه عالم این حوزه‌ها، بلکه یک دانش‌آموز بسیار کوچک حوزه تاریخم. از این رو اگر این نقل درست باشد، آن‌گونه که حافظه‌ام یاری می‌دهد، از زبان مبارک حضرت مولی‌الموحیدین علی علیه الصلاة والسلام روایت شده است که قدرت یک توسن سرکش است، مرکبی است که سوار خودش را بر زمین می‌زند. قرآن را هم که ورق بزنیم می‌بینیم در آیات این کتاب آسمانی سه چهره نمونه‌وار، برای این است که ما هوشیار بشیوم ما بیدار بشویم، بیان می‌شوند: فرعون، هامان و بلعم باعورا.

باز اگر حافظه‌ام درست یاری دهد، در فرمایشات حضرت مولی‌الموحیدین علی علیه الصلاة والسلام هست که ما سه گونه مستی داریم: مستی قدرت، مستی ثروت، و مستی معرفت. وای به حال کسی که گرفتار این مستی‌ها بشود.

بنابراین مسئله‌ای که پیش روی ما انسان‌ها در همهٔ تاریخ قرار می‌گیرد و ما باید با آن برخورد کنیم و حل و فصلش کنیم، این است که چگونه می‌شود از شر این مستی‌ها در امان ماند. گیریم که بنده‌ای فرمانروا، پادشاه، سلطان، خلیفه و امیر، هم زورمدار باشد هم دانش و آگاهی داشته باشد. خود این قدرت نمی‌گذارد که او بر پایهٔ دانش و آگاهی و اخلاقیات انسانی عمل کند و او را از راه به در می‌برد. مسئله این نیست که من صرفاً بدانم که این عمل بد یا آن دیگری خوب است. تاریخ نشان می‌دهد که خیلی‌ها از ارباب زر و زور و تزویر اتفاقاً دانسته و آگاهانه ظلم و ستم می‌کردند. ما این را باید چه کار بکنیم؟ این یک نکته که من قطعش می‌کنم.

نکتهٔ دیگر اینکه دربارهٔ تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران و جهان اسلام، میان محققان، صاحب‌نظران و پژوهشگران بحث، دعوا، مناقشه و جدال و جنگ بسیار است. یکی بر سر تقسیم جریان‌ها، سنت‌ها و گونه‌های اندیشهٔ سیاسی است. یک شکل معروفش تقسیم‌بندی مرحوم استاد دکتر سید جواد طباطبایی است که در آثارش انجام داد. او می‌گوید ما سه جریان عمده داریم:

یکی فلسفهٔ سیاسی که از نظر او ریشه و پایه و بنیادش به یونان برمی‌گردد و مسلمانان و ایرانیان هم از آنها برگرفته‌اند. بعد هم می‌گوید فارابی نخستین و واپسین فیلسوف سیاسی مسلمان شد. بقیه دیگر بعد از آن، همه در دایرهٔ تقلید و تکرار گرفتار آمدند و چیزی نیفزودند و

جریان یا سنت دوم: فقه سیاسی بود که او آن را شریعت‌نامه‌نویسی نامیده است. گونهٔ نخست بر پایهٔ عقل به سیاست می‌پردازد یعنی دربارهٔ سیاست، تعقل فلسفی می‌کند. این دومی در دایرهٔ فقه و شریعت به سیاست می‌پردازد، یعنی می‌خواهد سیاست را از نگاه شرع بفهمد و بفهماند.

و اما سومی که این هم در اسلام ریشه دارد، جریان معروف به سیاست‌نامه‌نویسی و سیرالملوک است. تا آنجایی که حافظهٔ ضعیفم یاری می‌دهد این سیاست‌نامه‌نویسی اساساً یک جعل مدرن است. فکر نمی‌کنم ما چنین تعبیری را پیش از عصر جدید داشته باشیم. این را شرق‌شناسان و ایران‌شناسان آوردند و رواج دادند. گمان نمی‌کنم در قدیم چنین تعبیری را داشته باشیم. من نمی‌دانم. گمان می‌کنم نخستین کسی که سیرالملوک جناب خواجه نظام‌الملک را سیاست‌نامه نامید، شال شفر^۲ فرانسوی بود که نخستین چاپ را هم او در فرانسه انجام داد. اگر اشتباه می‌کنم استادان ارجمند بنده را از این خطا دریابورند. سیرالملوک یا سیرت پادشاه، بر پایهٔ تجربه است یا به یک معنا بر پایهٔ سنت‌ها و آنچه در تاریخ شکل گرفت و ایرانی است. ریشه و خاستگاهش عمدتاً ایرانی است. البته باز اگر حافظهٔ من درست یاری بدهد، اندرزنامه‌نویسی و

سیرالملوک نویسی و نصیحت نامه نویسی خاص ایرانیان نبود. در یونان، روم، مصر و بین النهرین هم وجود داشته است. اگر حافظه من درست یاری بدهد کهن ترین اندرزنامه ای که برای ما باقی مانده، اندرزنامه ای است از مصر باستان که در آنجا پدری که پادشاه است به فرزندش که قرار است جانشینش بشود نصیحت می کند و جالب این است در آن اندرزنامه پادشاه به فرزندش می گوید: تو با زور و ضرب و لشکر و سپاه نمی توانی به حکومت خود دوام ببخشی، پس بر قلب مردم حکومت کن. محبوبیت نزد مردم است و این محبوبیت جز با مدارا و رفق و رواداری و گذشت و رفاه و امنیت مردم به دست نمی آید.

بگذریم. من چرا این تقسیم بندی را گفتم: خود سید جواد طباطبایی در کتاب معروف دیباچه بر نظریه انحطاط یک نگاه آسیب شناختی به کل فرهنگ ما از جمله فرهنگ سیاسی ما و بعد در درون فرهنگ سیاسی و اندیشه سیاسی ما داشت. یک نکته ای را آنجا می گوید و آن اینکه انحطاط و زوال ما که زوال عمومی بود، مهم ترین تجلیگاهش زوال در فرهنگ سیاسی و اندیشه سیاسی بود. بلایی که به سر اندیشه سیاسی ما آمد، به گمان ایشان این بود که بعد از مغولان - البته در یک مرحله - این سه جریان در هم آمیخته شدند، یعنی یک شترگاوپلنگ شکل گرفت؛ فلسفه سیاسی و کلام سیاسی و فقه سیاسی، و سنت اندرزنامه نویسی و سیرالملوک نامه نویسی باهم ادغام شدند و کارکرد همه فروافتاد و گرفتاری هایی ایجاد شد که از آن می گذرم.

اگر از این منظر بنگریم، نصایح شاهرخ یک نمونه ای از ترکیب اندرزنامه نویسی سیاسی و فقه سیاسی است، یعنی همان گونه ای که طباطبایی آن را شریعت نامه نویسی می نامد. یک نکته ای را کوتاه می گویم و می گذرم. سنت اندرزنامه نویسی سیاسی در ایران و البته در جهان، هم سویه های روشن و سودمندی داشت و هم سویه های تاریک و آفت ز و آسیب آفرین. باید هر دو را دید، یعنی هم باید یک نگاه آسیب شناختی داشت و هم باید قدرش را بسیار دانست. آقای دکتر منوچهری خیلی خوب اشاره کرد به یک کار بسیار ارجمند که به گمان من از شاهکارهای بی مانند ایران شناسان غربی است: کتاب اخلاقیات شارل هانری دو فوشه کور که ترجمه فارسی اش را هم مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرده است. خیلی اثر پرمایه ای است، ولی نه از منظر یک نظریه و روشمند. شاید هم نمی توانسته است.

نکته خیلی مهم این است که ایرانیان مثل خیلی از مردمان دیگر می دانستند که خودکامگی و استبداد، یک اسب سرکش است، می زند و ویران می کند. قدرت، دارنده خودش را خودکامه، دیوانه، مست و متوهم می کند. می دانستند که در بیشتر مواقع اینها به ستم می گرایند. مسئله این بود که این را چگونه باید علاج و درمان کرد؟ به زبان

دیگر، به این اسب سرکش چگونه باید لگام زد؟ آیا می‌شود رامش کرد یا نه؟ از سویه‌های آفت‌زای این ماجرا و بدبختی بزرگ ما این بود که این سنت اندرزنامه‌نویسی سیاسی اساساً اندیشمندان و علمای ما را متوهم کرد و چنین پنداشتند که با اندرز و پند می‌شود این لگام را به گردن این اسب انداخت. اما تاریخ ثابت کرد که چنین نیست. شما نمی‌توانید با اندرز و نصیحت، توسن سرکش قدرت را رام کنید.

اینجا بنده حقیر به سهم خودم سال‌ها پیش در نقد اندیشه سیاسی و فرهنگ سیاسی قدیم، یک مفهوم و نظریه ساده‌ای را ساختم که عبارت است از «عدالت ابزاری». منظور از عدالت ابزاری، این است که عدالت البته می‌تواند روش و ابزار حکومت باشد و باید باشد، ولی عدالت یک غایت است، یک آماج است، یک آرمان است، یک ارزش است. به عبارت بهتر: من رحمانیان وقتی در قدرت قرار می‌گیرم، عدالت را باید به عنوان یک آرمان، پیشوای خودم قرار بدهم و پیشنهاد کنش خودم قرار بدهم و پای آن بایستم حتی اگر کشته بشوم، حتی اگر از قدرت بیفتم. این چیزی است که در مورد حضرت مولا علی علیه الصلاة والسلام می‌بینیم. حضرت ولو اینکه از قدرت بیفتد، کوتاه نمی‌آید و پای قسط و عدالت می‌ایستد.

تاریخ اندرزنامه‌نویسی سیاسی ما از جمله نصایح شاه‌رخ‌ی چه می‌گوید؟ شما اگر نگاه بکنید در واقع در سنت اندرزنامه‌نویسی سیاسی ایرانی - سیرالملوک و سعدی و همه اینها - عدالت ناخواسته به ابزار فرو کاسته می‌شود؛ یعنی به منی که صاحب قدرت هستم می‌گویند: عدالت بورز! داد پیشه کن! چون: «الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم.» به من این را می‌گویند و من می‌دانم که ظلم، مایه تباهی ملک من است؛ ولی مسئله مهم چیست؟ وقتی تاریخ را نگاه کنید، این مستی چنان نیرومند است که اجازه شنیدن چنین پند و سخن و اندرزی را به هیچ‌کس نمی‌دهد، یعنی من می‌دانم ظلم ریشه من را دارد می‌کند، من می‌دانم که بنیاد ملک و دولت را دارد بر باد می‌دهد، ولی همچنان ظلم می‌کنم و ادامه می‌دهم. این بلایی است که عدالت ابزاری سر اندیشه و فرهنگ سیاسی ما آورد و گرفتاری‌های بسیار زیادی ایجاد کرد. این نکته را هم کنار می‌گذارم. اجازه بدهید یک اشاره کوتاهی به برخی نقدهایی که بر سنت اندرزنامه‌نویسی شده بکنم. برخی، به‌ویژه در عصر جدید، نقدهای جالبی به این سنت دارند. در واقع شاید بشود گفت یک انقلاب در اندیشه سیاسی با نیکولو ماکیاولی رقم خورد. نیکولو ماکیاولی پایه‌گذار ماکیاولیسم شناخته می‌شود. اما ماکیاولیسمی پیش از ماکیاولی هم داریم، یعنی ماکیاولیسم پیشاتاریخ خیلی نیرومند است و باید درباره آن کار کرد. اما جناب ماکیاول درحقیقت یک اندرزنامه‌نویس است. برای خاندان مدیچی که سر

قدرت هستند، کتاب پرنس (شهریار) را می‌نویسد. کتاب شهریار دقیقاً عکس کل سنت اندرزنامه‌نویسی را دارد. او می‌گوید: آقا عدالت را رها کن. اگر بخواهی تابع ارزش‌های اخلاقی و جوانمردی مثلاً حس رفاقت و برادری و خویشی باشی، قدرت را نمی‌توانی حفظ کنی. قدرت به دست می‌آید و با منطق خاص خودش حفظ می‌شود و توسعه پیدا می‌کند و از دین و اخلاق به هیچ‌عنوان تبعیت نمی‌کند، اصلاً با اینها قابل جمع نیست. ذات قدرت سرکش است و شما یک جایی باید شیر باشی و یک جا روباه. یک جایی باید راست بگویی و یک جا دروغ. هر جا لازم شد دروغ بگو.

کدام اندرزنامه‌نویسی اینها را گفته بود؟ نگفته بودند؛ ولی دوستان، گفته بودند! ماکیاولی را کنار بگذاریم. ماکیاولی - به تعبیری که من دارم - در سیاست عریانگری کرد، یعنی سیاست شخص‌محور و شخص‌باور را لخت کرد. خیلی کار عجیبی بود! حضرت مولانا می‌فرماید:

بر سر گنج از گدایی مرده‌ام زانکه اندر غفلت و در پرده‌ام

ما یک چیزهایی داشتیم که درست است که پارادایم نشدند. درست است که پارادایم‌شیفت را رقم نزنند، اما جرقه‌های خیلی نیرومند و مبارکی بودند و ما باید به اینها توجه کنیم. ماکیاولی درحقیقت نخستین منتقد کل سنت اندرزنامه‌نویسی سیاسی شناخته می‌شود و اصلاً یک کار دیگری می‌کند؛ ولی پیش از ماکیاولی در ایران عزیز خود ما یک کس دیگری یک کار خیلی قشنگی کرده بود: جناب مولانا عبید زاکانی. شمارساله دلگشا را ببینید، تعریفات را ببینید، اخلاق الانشرف را به‌ویژه ببینید. وقتی از مذهب منسوخ و مذهب مختار سخن می‌گوید، درواقع یک جور دریافت ماکیاولیستی است. می‌گوید انوشیروان عدالت ورزید و دادگری پیشه کرد، ولی ریشه ساسانیان را کند. شما شاید بگذارید به حساب زندی‌عبید، ولی بالاخره دارد لخت می‌کند، به‌ویژه در عصر مغولان. این را هم بگذاریم کنار هرچند درباره‌اش سخن فراوان است.

همین سید جواد طباطبایی در کتاب نظریه حکومت قانون بدی‌های فردی را می‌بیند و می‌گوید اصلاً من این را کنار می‌گذارم چون در این کتاب با مجتهدان سروکار دارم، نه با مقلدان؛ و این امام مقلدان است. جالب است جناب استاد طباطبایی، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز حکومت قانون عصر قاجاریه، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، را کلاً حذف می‌کند. ناظم‌الدوله، نخستین منتقد جدی سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی است. حالا چرا؟ میرزا ملکم خان با زبان ساده و قلم مؤثر و توانایی که دارد به ما یادآوری می‌کند رفتاری ما در فرهنگ و اندیشه سیاسی قدیم و سنتی ما این بود که عدالت و دادگری را از اشخاص می‌خواستیم، از جناب شاه‌رخ می‌خواستیم، از شاه اسماعیل و

شاه عباس و اینها می‌خواستیم، و این باعث می‌شد که ما به نهاد، به اصلاح سیستم و سازوکار قدرت توجه نکنیم. شما نمی‌توانید عدالت و دادگری را از اشخاص بخواهید چون وقتی اشخاص آن بالا رفتند، بالا بردنشان آسان است ولی دیگر پایین نمی‌توانید بیاوریدشان زیرا بالا که رفت، متوهم می‌شود، مست می‌شود، دیوانه می‌شود، خِرَدش از کار می‌افتد، گوشش از کار می‌افتد، چشمش از کار می‌افتد، دلش از کار می‌افتد، فهمش از کار می‌افتد. مسئله و مشکل اصلی این است که شما نمی‌توانید عدالت را از اشخاص بخواهید. این نهاد، سیستم و دستگاه است که باید عدالت‌پرور و دادپیشه بشود. جالب این است که اگر ما به استناد طباطبایی بخواهیم داوری بکنیم، گویی هنوز این پیام مهم و بنیادین میرزا ملکم و عبید زاکانی شنیده نشده است.

من درباره عبید یک چیز کوتاهی هم بگویم و بگذرم. یک آمریکایی خیلی رندی داریم به نام آمبروز بیرس که خیلی هم شناخته شده نیست. شاید شما او را بشناسید. کتابی به نام The Devil's Dictionary نوشته است که نخست خانم مهشید میرمعظی آن را با عنوان دایرةالمعارف شیطان و سپس آقای رضی هیرمندی با عنوان فرهنگ شیطان به فارسی ترجمه کرده‌اند. من در یک یادداشت‌هایی نوشته‌ام که آمبروز بیرس^۴، درواقع همان عبید آمریکایی است و فرهنگ شیطان او گونه‌ای از رساله تعریفات عبید زاکانی است. دیگر خودتان سرخ را دنبال کنید و ببینید چیست.

و اما چند نکته کوتاه: کتاب نصایح شاهرخی واقعاً کتاب خیلی ارزشمندی است. به جز اینکه در سنت اندرزنامه‌نویسی سیاسی واقعاً متن ارجمند و بسیار پراهمیت است. همان‌گونه که آقای دکتر صفت‌گل به درستی اشاره‌های خیلی دقیق و درخشانی داشتند. این متن به جز اینکه از نظر تاریخ اندیشه سیاسی و تاریخ اندرزنامه‌نویسی سیاسی، بسیار مهم است و تاریخ شریعت‌نامه‌نویسی، ارزشمند است، برای کسی که می‌خواهد در حوزه تاریخ اجتماعی، تاریخ مردم، تاریخ زندگی روزانه، تاریخ خُرد، تاریخ پیشه‌ها و حرفه‌ها و اصناف، و ژانرهای نوع تاریکی کار کند که مواد و داده‌های آن نیست و یا شواهد و اسناد آن کم است، بسیار مفید و سودمند و بااهمیت است. چنین متنی‌هایی واقعاً خیلی کارگشا هستند. خود آقای دکتر امیرخانی هم در مقدمه به چند نکته اشاره کرده‌اند مانند شغل صابون‌پزی و اینکه در دوره شاهرخ حکم می‌دهند که صابون‌پزخانه حکومتی راه بیفتد و بعد به این اعتراض می‌کنند. یا مواردی که آقای دکتر صفت‌گل اشاره داشتند؛ مواردی مانند کبوترپرانی، قماربازی یا نمونه‌هایی که آقای استاد ابوبی مهریزی هم اشاره کردند مانند مسئله شطرنج و بازی‌ها و تفریح‌ها. در این کتاب درباره مسائل یادشده، سرخ‌ها و داده‌های بسیار ارزشمند و نابی در اختیار محقق تاریخ اجتماعی و تاریخ مردم و تاریخ فرهنگی قرار می‌گیرد که باید خیلی قدرش

را شناخت.

حیف است سخنان خود را تمام کنم و یک نکته‌ای را نگوییم. من گرچه عاشق خیلی از بزرگان فرهنگمان هستم، ولی نمی‌دانم چرا و به چه دلیل حضرت مولانا را خیلی دوست دارم. اصلاً از نظر من در دایرهٔ امکان مثل حضرت مولانا دیگر واقعاً نمی‌آید. حضرت حافظ، فردوسی عزیز و ارجمند که پدر ایرانیان است؛ ولی من با سعدی به اصطلاح اُنس ویژه‌ای دارم و اجازه بدهید چون بحث سنت اندرنامه‌نویسی شد، بگویم به گمان بنده حقیر بزرگ‌ترین اندرنامهٔ همهٔ قرون و اعصار، نه فقط در زبان فارسی، بلکه در کل جهان، جناب شیخ اجل سعدی شیرازی خدایش رحمت کند است. حیرت‌انگیز است. دوستان گلستان و بوستان کتاب ادبی نیستند؛ اینها به معنای مدرن و امروزی سیاست‌نامه‌اند. شما ببینید باب اول گلستان در سیرت پادشاهان است و اینها را باید دید و کار کرد. این را به یک بدبختی بزرگ دیگر ما ایرانیان پیوند بزنم. ما ایرانی‌ها تاریخمان، فرهنگمان، تاریخ تمدنمان را الان خیلی خوب داریم می‌خوانیم؛ ولی هنوز، به درجات، زیر سلطه‌های نگاه اروپامرکز هستیم. انگار تاریخ، یک اختراع یونانی است؛ فلسفه، اختراع یونانی است، نمی‌دانم فلان هنر این‌گونه است! یعنی سرشتهٔ روایت دست آنهاست و این میراث مکتوب یکی از کارهای خوبش این است که ما می‌بینیم چه گوهرهای ناب و درخشان و یگانه و بی‌مانندی داشته و داریم. یک کلان‌روایتی که دربارهٔ تاریخ ادبیات سیاسی در زبان فارسی و در ایران جا افتاده و جالب این است که خیلی از بزرگان این حوزه این را تکرار می‌کنند؛ آن هم این است که می‌گویند: ادبیات ما قبل از مشروطه، دنبال تغزل و گل و بلبل و عاشق و معشوق و زلف یار و اینها بود و بعد از انقلاب مشروطه بود که ادبیات سیاسی ما شکل گرفت. بله، اگر از حال کلان‌روایتی خارجش کنیم و بخواهیم یک مقداری روشمند سخن بگوییم، می‌شود گفت بله، انقلاب مشروطه در ادبیات سیاسی مدرن ما نقطهٔ عطفی بود ولی دوستان گرامی ادبیات ایران به یک معنا سرشتش سیاسی است.

به همین دلیل برخی دربارهٔ کلان‌روایت که آقای طباطبایی دربارهٔ عرفان ما دارد و فکر می‌کند ما یک سنت عرفانی داشتیم نقدی وارد می‌کنند. او در کتاب معروف درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی ایران در فصلی نشان داده است که تأسیس اندیشهٔ سیاسی در عرفان ممتنع است. درحالی‌که ادبیات عرفانی ما به یک معنا یک نوع ادبیات سیاسی است. کوتاه بگویم شما اگر حدیقة الحقیقة غزنوی را که نخستین منظومهٔ عرفانی زبان فارسی است، باز کنید از اول تا آخرش با سیاست و حکومت و قدرت و نصیحت و انتقاد روبه‌رو می‌شوید. همین شیخ اجل سعدی شیرازی در این زمینه یک مکتب ساخت. آقای دکتر به نزاری قُهستانی اشاره کردند. نزاری قُهستانی با

شیخ، نامه نگاری داشت. همه حتماً سیف فرقانی را می شناسید. سیف فرقانی قصیده معروفش که امروز شهره عام و خاص شده، این است:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد	هم رونق زمان شما نیز بگذرد
آب اجل که هست گلوگیر عام و خاص	بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
آن کس که اسب داشت غبارش فرونشست	گرد سمّ خران شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرّش شیران نماند و رفت	این عوعوی سگان شما نیز بگذرد
پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست	هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

مو به تن خودم سیخ شد! ادبیات ما، ادبیات سیاسی و آمیخته با سیاست و دغدغه های سیاسی است، ولی «ما بر سر گنج از گدایی مرده ایم».

اندرزنامه نویسی ما برخلاف پندار خیلی ها، اندرزنامه ها و نصایح ساده نیستند، یک نوع متن انتقادی هم هستند. جناب قائنی در نصایح شاهرخی درواقع در مقام یک منتقد ظاهر می شود. خواسته های معینی دارد. زبانش هم تیز و برنده است. مثلاً یکی از خواسته های او این است که بعضی از رسم و رسوم نابهنجار ضد شرعی ضد مردمی در حوزه مالیات ها برافتد. بنابراین اینکه ما چنین گمان کنیم که در سنت اندرزنامه نویسی ما نویسندگان منفعل بودند و فقط اندرز و پند می دادند، این ظلم به این سنت فخیم و فاخر و ارجمند است. خیلی ببخشید.

سپاس فراوان از جناب آقای دکتر رحمانیان که ژرف، شامل و کامل نگر به موضوع بحث پرداختند. از مهارت ها و استعداد های شگرف دکتر رحمانیان نگاه منشوری به موضوع است، یعنی یک پدیده را از زوایای متعدد می نگرند. از سخنان ایشان بسیار بهره بردیم، به ویژه استناداتی که به تاریخ و ادب و فرهنگ فارسی داشتند. اینک جا دارد به ابیاتی از مولانا در ستایش عدالت تبرک بجویم:

شیر مردان اند در عالم مدد	آن زمان کافغان مظلومان رسد
بانگ مظلومان ز هرجا بشنوند	آن طرف چون رحمت حق می دوند
آن ستون های خلل های جهان	آن طبیبان مرض های نهان
محض مهر و داوری و رحمت اند	همچو حق بی علت و بی رشوت اند

بسیار سپاسگزاریم از شما. در فراز پایانی نشست در خدمت جناب آقای دکتر



دکتر غلامرضا امیرخانی (مصحح کتاب نصایح شاهرخی)

بسم الله الرحمن الرحيم. من مطالب زیادی آماده کرده بودم. از خیلی‌ها می‌گذرم چون خیلی دیر شده و نمی‌خواهم بیشتر از این وقت عزیزان را بگیرم. نکته‌ای که باید عرض کنم این است که پنج سخنران عزیز برنامه بدون هیچ هماهنگی قبلی، هیچ‌یک حتی جمله‌ای هم تکراری نگفتند و این برای من خیلی جالب بود.

من یک ماجرای بگویم که چرا این کتاب را تصحیح کردم، چون نمی‌خواهم صحبت تکراری باشد. من در این بیست و هفت هشت سالی که تاریخ این دوره را کار

می‌کنم، به اسم این کتاب زیاد برخورده بودم. سال ۹۳ یک سفر شخصی به اتریش داشتم. از کتابخانه ملی وین تصویر این نسخه را گرفتم. نسخه منحصربه‌فرد است و در کتابخانه ملی اتریش نگهداری می‌شود. در بعضی تحقیقاتم از آن استفاده می‌کردم و چون نسخه سلطنتی است و خوش خط هم هست، گوشه ذهنم بود یک زمانی اگر بشود روی آن کاری بکنم. تا اینکه دوره کرونا رسید و دیدم فرصت خوبی است. حجم دستنویس تقریباً هفتصد صفحه بود. برگ نه، صفحه. تصحیح آن را انجام دادم و مقدمه و تعلیقاتش خیلی هم وقت گرفت چون برای من مهم‌تر از متن بود. از جهت بحث‌های تاریخی عرض می‌کنم. از این حیث که بخش عمده‌ای از متن آیات و روایات مبتنی بر مذهب حنفی است که در جای خودش بسیار مهم است؛ ولی بحث مهم مطالب تاریخی را یک مقداری در مقدمه استخراج کردم و در ابتدای کتاب آمده است. فکر می‌کنم نزدیک پنجاه صفحه می‌شود.

قائنی آدم مهمی بوده، فقیه بوده، واعظ بوده و از همه مهم‌تر محتسب بوده. سال‌های زیادی در هرات محتسب بوده و وظیفه محتسب که می‌دانید چه بوده؛ طیف وسیعی از کارها را انجام می‌دادند. چند سال پیش، همان زمانی که مشغول تصحیح اثر حاضر بودم، بررسی کردم، دیدم در تمدن اسلامی وظایف خیلی ریز و جزئی برای محتسب در نظر گرفته می‌شده است در حدّ اینکه مثلاً باید به بازار می‌رفته و می‌دیده که مثلاً شیری که عرضه می‌شود آیا رویش را پوشانده‌اند که مثلاً غبار و این جور چیزها رویش نریزد یا فضولات به آن اضافه نشود. حالا در مواردی که بحث امر به معروف و نهی از منکر بود که جای خود دارد. به‌هرحال آدم مهمی بوده و همان‌طوری که فکر کنم آقای دکتر خیراندیش اشاره کردند، زمان تألیف اثر سال مهمی است؛ سال ۸۱۳ آغاز استحکام حکومت شاهرخ بعد از غلبه بر مدعیان و همین‌طور برادری که از دنیا می‌رود. ظاهراً کشته می‌شود. یک مقدار فوت میرانشاه مشکوک است. و همین‌طور برادرزاده و نواده‌های تیمور که به‌تدریج از دور خارج می‌شوند، ازجمله پیر محمد و خلیل سلطان.

تألیف این اثر نزدیک به شش هفت سال، تا ۸۱۹ یا ۸۲۰، طول می‌کشد. کتاب نسخه خوب سلطنتی است. شمس‌ای هم اولش دارد.

درباره نکته و ایرادی که آقای دکتر خیراندیش طرح کردند نظر خودم را عرض می‌کنم: از نگاه ایشان منظور از شاهزاده، الغ بیگ است، ولی به نظر من منظور از شاهزاده، بایسنغر است. اگر به تصویری که آماده شده و در حال پخش است نگاه کنیم، از این هرم و درواقع مثلث، چهار جریان اصلی فکری در آن دوره را می‌بینیم. بر مبنای آثار مانده، آن چیزی که در دوره شاهرخ خیلی به آن پرداخته نمی‌شود و گاه حتی مخالفت می‌شود، بحث تصوف و عرفان است. خود شاهرخ و کسانی چون جلال قائنی که در دستگاه او بودند، بسیار پای‌بند به شرع و مذهب حنفی بودند. برخلاف همه شاهان و شاهزادگان تیموری مطلقاً هیچ چیزی در تاریخ نداریم که نشانه‌ای از شرابخواری شاهرخ باشد. همیشه در نماز جماعت شرکت می‌کرده و حتی در یکی از همین نماز جماعت‌ها ترور می‌شود و شخصی به نام احمد لُر که از فرقه حروفیه بوده با کارد به شاهرخ ضربه می‌زند؛ ولی موفق نمی‌شود. آن چیزی که شاهرخ بر آن تأکید دارد - بحثی که من می‌گویم شریعت‌گرایی و توجه به شریعت است - ولی توجه فوق‌العاده به شاهنامه و همین‌طور بحث توجه به ایران و ایران‌زمین با توجه به آنچه که باقی مانده، ظاهراً آثارشان ماندگارتر و دیرپاتر است.

دوستان در فرمایشاتشان به انوشیروان و همین‌طور پادشاهان باستانی ایران و همین‌طور حتی ملوک روم و اسکندر و اینها اشاره داشتند. اینها نکاتی است که

فوق العاده مهم است. در مورد شاهنامه نکته‌ای که هست و فوق العاده مهم است و باید در آن دقت کنیم اینکه شاهرخ خودش و کتابخانه‌اش کاری روی شاهنامه نمی‌کنند، ولی هم‌زمان، در همان دربار هرات، بایسنغر شاهزاده، شاهنامه بایسنغری که همه ما می‌شناسیم و ثبت جهانی شده و در کاخ گلستان هست، آفریده می‌شود. یک نسخه دیگر شاهنامه خوشبختانه در کتابخانه ملک هست و ابراهیم سلطان در شیراز یک نسخه خیلی نفیسی از شاهنامه دارد؛ و حتی فرزند کمترشناخته شده شاهرخ با عنوان محمد جوکی، او هم یک شاهنامه دارد که برگ‌هایی از آن در رویال سوسایتی در لندن نگهداری می‌شود. در مقدمه شاهنامه بایسنغری - که بعضی‌ها بدون سند قطعی معتقدند حافظ ابرو آن را نوشته است - سه بیت شعر از شاعر کمترشناخته شده قرن هفتم، امامی هروی، می‌آورد که تأکیدی دارد بر رواج و اهمیتی که شاهنامه داشته است. ما خیلی سندی نداریم که شاهرخ موافق بوده، ولی حداقل در همان دربار هرات فرزندش بسیار به این قضیه اهمیت می‌داده و خوشبختانه مستنداتش هست. در مقدمه شاهنامه بایسنغری می‌گوید:

در خواب شب دوشین، من باشعرا گفتم	کای یک‌سرہ معناتان بالفظ به هم‌درسی
شاعر ز شما بهتر، شعر آن که نیکوتر	از طایفه تازی وز انجمن فرسی
آواز برآوردند یک رویه همه گفتند	فردوسی و شهنامه، شهنامه و فردوسی

نکته مهم دیگر اینکه در این دوران، زبان فارسی اهمیت زیادی پیدا می‌کند. تقریباً در دوره تیموری قرن نهم هیچ اثر تاریخی به زبان عربی نداریم. ابن عربشاه هم که به عربی نوشته اصلاً در ایران نبوده و در خارج از قلمرو تیموریان آن اثر را نوشته که جرئت کرده هرچه هم دلش خواسته بد و بیراه به تیمور و خاندان تیمور گفته است. کتاب نصاب شاهرخی را باید در این پارادایم و در این ترسیمی که از اوضاع فرهنگی و جریان‌های فکری آن دوره می‌شود، بررسی کرد.

جنبه‌های مختلف دیگر هم دارد. کتاب به‌سان خیلی از متون قرن نهم از جهت ادبی خیلی به نظر من مهم نیست، یعنی نثر خیلی پخته و زیبایی نیست. کاتب نسخه هم به‌خصوص با عربی آشنا نبوده و ایرادهای زیادی از جنبه عربی در آن بود، ولی نکته‌ای که هست این است که نویسنده هیچ ذوق ادبی و عرفانی ندارد و کاملاً یک فقیه و واعظ است. فقط سه بیت شعر در کل کتاب هست. همان‌گونه که در بخش یادداشت‌ها گفته‌ام، می‌گوید این سه بیت از غزلیات مولوی است، درحالی‌که این‌گونه نیست. من همه چاپ‌های دیوان شمس را زیر و رو کردم، با یکی دو نفر از اساتید هم

صحبت کردم، اصلاً سبک‌ش هم به سبک غزلیات شمس نمی‌خورد. این چند بیت در اواسط کتاب آمده و دیگر صحبتی از شعر نیست.

دوستان به سعدی اشاره کردند. حتی از سعدی هم نامی نمی‌آورد و کلاً محور مباحث کتاب، بحث‌های مبتنی بر احادیث و روایات است و خیلی هم از منابع عربی استفاده کرده است، از تفاسیر و منابع روایی و ... و همان‌گونه که جناب ابویی فرمودند به خصوص از کتاب المصباح المضیء ابن جوزی استفاده کرده است.

با وجود اینکه با صائن‌الدین بن ثرکه بی‌مهتری می‌شود و برخورد صورت می‌گیرد، ولی در یک مقطعی منصب قضا را از شاه‌رخ قبول می‌کند به این دلایل: «رونقی در این وقت در شریعت محمدی پیدا شده که در هیچ قرن نبوده، چه مطلقاً هرکس را که قضیه‌ای واقع شد پرسیدن آن به شرع رجوع فرموده است و دیوان یرغو که العیاذ بالله از مدتی مدید باز ظلمت در خاطر ملوک نشانده بودند و بلاد اسلام بدان ملبس بود، به یمن عاطفت این پادشاه دین‌پرور - یعنی شاه‌رخ - در هیچ جا نام و نشان او نمانده و هیچ آفریده یارای این نوع پرسیدن ندارد مگر پنهان.»

در زادگاه قائی یعنی در قائنات هم علی‌رغم تعریف و تمجیدهایی که می‌کند، لابه‌لای صحبت‌ها کاملاً مشخص است که حداقل حریف اسماعیلیه نبودند. از همان جا می‌گوید که از روستای «خانیک» و «بوی مرغ» جنابذ همین الآن دارند وجوهات درآمدها را برای اسماعیلیه می‌فرستند و لعن و نفرین می‌کند که نشان می‌دهد که حتی در همان منطقه خراسان هم نتوانسته بودند بساط اسماعیلیان را جمع کنند.

نکته دیگر در ارتباط با اثر این است که تقریباً تنها اندرزمانه مهم فارسی قرن نهم است. چون سلوک الملوک هم تقریباً مربوط به اول قرن دهم (سال ۹۲۰) است، یعنی دقیقاً صد سال بعد از نصایح شاه‌رخ نگاشته شده و حالا درست است که در دوره صفوی است، ولی او که خودش هم حنفی بوده و این را در ایام حضور در نزد شیعیان تألیف کرده است.

من مطالب زیادی را برای جلسه امروز یادداشت کرده بودم. از همه اینها می‌گذرم، فقط نکته‌ای را باید در پاسخ به فرمایش دکتر منوچهری عرض کنم: این نسخه برخلاف ظاهرش و اینکه برگ‌شمارش هم صحیح است، ولی ظاهراً ناقص است، یعنی در فهرست مندرجات اگر به مقدمه خود مؤلف هم نگاهی بیندازید فصل‌هایی را آورده که بخش عمده آنها در این نسخه نیست. نسخه افتادگی دارد ولی در فهرست‌ها متأسفانه به این کاستی اشاره نشده است. من در مقدمه هم گفته‌ام، خیلی از کسانی که راجع به این شخص یعنی جلال قائی مطلب نوشته‌اند ایشان را با نوه‌اش اشتباه گرفته‌اند و آثاری را به وی منسوب کرده‌اند.

من خیلی روی اعلام و فهرست منابع این کتاب وقت گذاشتم و در اکثر موارد به نتیجه رسیدم به جز چند مورد که متأسفانه موفق نشدم حتی از برخی علمای حنفی در منطقه زاهدان هم سؤال کردم، به نتیجه‌ای نرسیدم. مشخصاً در مورد چند فرد و دو سه کتاب، مثلاً یک جایی از تفسیر احقاق نام می‌برد. من با اساتید صحبت کردم، به نتیجه‌ای نتوانستم برسم که دقیقاً چه تفسیری است.

نکته‌ای که می‌خواستم بگویم این است که شاهرخ خیلی آدم متشرعی بود، ولی ظاهراً عرب‌ها با او خوب نبودند - این گرفتاری تا امروز هم هست - یعنی به صرف اینکه پادشاه ایران بوده یا هرچه بوده، در سال ۸۳۷ - اگر اشتباه نکنم - برای ملک اشرف برسبای، حاکم مصر، پرده‌ای برای خانه کعبه می‌فرستد و درخواست یک دوره کتاب فتح الباری می‌کند؛ اما نه پرده را قبول می‌کنند و نه کتاب را برایش می‌فرستند و این هم جمله‌ای که سخاوی در تیر المسبوک می‌گوید: کیدش را خدا به خودش برگرداند و مُرد - حالا همان ماجرای فوتش در شهرری - به هلاکت رسید کسی هم برایش تأسف نخورد و ناراحت نشد. این نقل سخاوی است که جای دیگر هم هست. شاید نمونه‌های دیگری را هم آورده باشند. البته اینجا نه ولی جای دیگر آورده‌ام که مورخین عرب از فوتش اظهار شادمانی کردند.

من تشکر می‌کنم از سخنرانان محترم، از حضار و مهمانان و همکاران عزیز. جلسه خیلی هم طولانی شد. از آقای دکتر ایرانی تشکر ویژه می‌کنم. من تقریباً دو سال و نیم پیش بود که این اثر را پیشنهاد کردم و ایشان پذیرفتند و منتشر شد. همه دوستان مباحث تخصصی دقیق فرمودند. من استفاده کردم. از مجری محترم آقای دکتر رضایی هم تشکر می‌کنم. اگر دوستان سؤالی دارند من در خدمتم.

دکتر منوچهری: آیا در کتاب‌هایی که در همان زمان نوشته شده یا بعد، هیچ نشانه‌ای در باب مجادلات فکری بین ایران‌گرایان، مثلاً شاهنامه، و کسانی که با شاهنامه بیشتر معروف بودند و کار می‌کردند یا در باب شیوه حکمرانی یا مسئله زمانه در آثاری غیر از این اثر بوده است؟ یعنی آیا در آن زمان مثلاً اندرزنامه دیگری هم بوده؟ اگرچه قاننی اشاره نکرده ولی برایم سؤال شده که آیا در باب حکومت یا در باب مسائل زمانه مثلاً وضع محرومان و ضعیفان، در دوران قاننی یا در اواخر قرن ۸ دیگران نیز آثاری نوشته‌اند که قابل توجه باشد؟

دکتر امیرخانی: آن گرایش‌های فکری که گفته‌اند در بحث تصوف و عرفان زیاد است؛ یعنی مخالفت‌هایی که می‌شود مثلاً حتی شخصیت بزرگی مثل قاسم انوار که

عارف بزرگ مورد احترام همه است، همین که احساس می‌کنند یک ارتباط کوچکی با حروفیه دارد تبعیدش می‌کنند و به ماوراءالنهر می‌رود. البته جالب است که الغ بیگ آنجا به او احترام می‌گذارد و تکریمش می‌کند؛ ولی از هرات تبعیدش می‌کنند و تا آخر عمر با سختی زندگی می‌کند. اتفاقاً من یک جمله هم نوشته بودم - حالا دیگر وقت نشد - که قاسم انوار می‌گوید در اواخر عمر به واسطه فلج از سر ناچاری کتابخانه آبا و اجدادی خود را فروخت و آن را مایه تجارت ساخت، یعنی با سختی زندگی می‌کرد. همان‌گونه که در مقدمه اشاره‌ای به احکامی از قاضی کردم که در مورد یکی دو نفر صادر کرده بود و درواقع نشان می‌دهد که روی خوشی نشان نمی‌دادند. به‌رحال فقیه بودند و همین دعوی فقیه و صوفی که به‌نوعی هنوز برقرار است، آن زمان هم بوده، ولی اینکه در آن حوزه جدلی در رابطه بین ایران و توران و اینها بوده، من حداقل در دربار شاه‌رخ ندیدم. خود شاه‌رخ خیلی اهمیت نمی‌داده، ولی مخالفتی هم نبوده. کما اینکه بایسنغر و همه آثاری که از کتابخانه بایسنغر مانده همه فارسی است، حتی اگر تاریخ طبری هم در فهرست کتابخانه بایسنغر آمده، منظور ترجمه فارسی آن است که آن هم خوشبختانه نسخه‌اش مانده و به گمانم در سن پترزبورگ است.

